

تحلیل انتقادی دلالت اصطلاح «الخلفاء الراشدون» در روایات فریقین

محسن رفعت*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۲/۲۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۰/۱۸

چکیده

با بررسی در پیشینه اصطلاح «الخلفاء الراشدون» در منابع اهل سنت و شیعه این مطلب دریافت می‌گردد که این اصطلاح، در منابع سنی از وجهه بیشتری برخوردار است، به عبارتی نمود آن در میان دانشیان و عالمان اهل سنت بیشتر است، زیرا اکثر ایشان آن را بنابر مصالح فرقه‌ای خویش به نفع خود گرفته و بسیاری از مبانی اعتقادی خویش را بر اساس آن استوار ساخته، سامان داده‌اند. این اصطلاح به معنی امروزی آن، چنانکه مد نظر دانشمندان شیعی و سنی است [یعنی خلفای اربعه ابوبکر، عمر، عثمان و امیرمؤمنان علی(ع)] در آن زمان بدین شکل و معنا رواج نداشته است. منشأ این اصطلاح در روایتی از پیامبر رخ نموده که تنها راوی آن عرباض بن ساریه است و در دیگر طبقات به جهت محتوای مصلحتی و فرقه‌ای تعداد روایت آن افزون یافته که تقریباً اکثر آنها اهل شام - معروف به مبغضین امام علی و اهل بیت - هستند. این پژوهش به دنبال آن است که با بررسی نقدی نسبت به اسناد و طرق متعدد که از اهل سنت و شیعه وارد شده، مصادیق صحیح آن را بنابر منابع فریقین بیابد و نظر مشهور در این باره را به چالش بکشاند و بیان کند کاربرد این اصطلاح در منابع اهل سنت که برخی نظریات اصولی یا فقهی خود را بر پایه آن سامان داده‌اند، از اساس بر پایه خطا صورت پذیرفته که براساس حدیثی موضوع بنا گردیده است.

واژگان کلیدی

خلفای راشد، خلفای اربعه، اجتهادات، امامان معصوم، عرباض بن ساریه.

* استادیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه حضرت معصومه (س)

طرح مسئله

یکی از اصطلاحاتی که در متون دینی و تاریخ اسلامی به وفور یافت می‌شود اصطلاح «خلفای راشدین» است. این اصطلاح در نخستین نگاه چنان با متون دینی درآمیخته که در نگاه هر شخصی اعم از شیعه و سنی، مستقیماً به سمت خلفای اربعه یعنی ابوبکر، عمر، عثمان و امام علی (ع) سوق داده می‌شود. اما با دقت در منابع شیعه و به ویژه سنی می‌توان دریافت اصطلاح «خلفای راشد» در زمان پیامبر یا پس از آن بدین شکل که رواج دارد، وجود نداشته و آنچه به باور امروزی، استحکام بخشیده، تلقی نادرست و گنجاندن ناصحیح مفهومی در متون دینی است که سبب شده مفهوم در مصداق واقعی خود خوش ننشیند، در نتیجه این باور ناصحیح سبب ایجاد و استوار ساختن بسیاری از مبانی اعتقادی اهل سنت شده است. حتی برخی مبانی اصولی و فقهی اهل سنت بر پایه این باور که خلفای راشد چون هدایت یافته‌اند پس اقوال و افعال و سیره ایشان نیز حجت و قابل استناد است.

چنان چه کیفیت ورود این اصطلاح به مبانی شرعی و اعتقادی تبیین نشود، بدیهی است که پیکره مذاهب اسلامی دچار خدشه و آسیب گردد، زیرا گاهی پایه یک اعتقاد بر اساس یک روایتی بنا می‌گردد که چه بسا هیچ پشتوانه عقلی - روایی نداشته و سبب ایجاد تنش در اعتقادات دیگر نیز خواهد شد. اصطلاح خلفای راشد که از معنای لغوی خود فاصله گرفته از آن دست اصطلاحاتی است که این ضربه را بر پیکره مبانی اهل سنت وارد ساخته و سبب شده آثاری اعتقادی، اصولی و فقهی را به خاطر قبول آن برای ایشان مترتب سازد. بدیهی است تأیید آن، ثمرات و یا مضراتی را در این باب در پی خواهد داشت.

آنچه پژوهش حاضر دنبال می‌کند، بررسی این مطلب است که اصطلاح خلفای راشد از چه زمانی وارد حوزه متون دینی و اسلامی شده است؟ سردمداران واقعی این رویداد چه کسانی بوده‌اند؟ حدیث منسوب به پیامبر که این اصطلاح از آن تراوش کرده، آیا قابل استناد است؟ اسناد و طرق روایت تا چه حد قابل قبول است؟ آیا متن روایت از استحکام لازم برخوردار است؟ با توجه به تاریخ و حدیث، چه کسانی قابلیت تطبیق این اصطلاح را دارند؟

این پژوهش در صدد پاسخگویی به این سؤالات است که برای پاسخ، پس از بررسی پیشینه و تاریخچه کاربردی این اصطلاح، به کندوکاو در روایات اهل سنت و بررسی سندی و متنی آن پرداخته و با دیدگاهی نقدی به روایات شیعه، مصداق اصلی خلفای راشد را پی گرفته است.

۱. بررسی پیشینه و تاریخچه کاربرد اصطلاح

«خلفای راشد» مرکب از «خلفا» جمع خلیفه و «راشد» اسم فاعل از «رشد یرشد» است. فراهیدی معنای لغوی خلیفه را جایگزین و قرارگرفتن در جایگاه دیگری دانسته است. (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۲۶۷) طریحی نیز همین معنا را ذکر کرده و هاء را برای مبالغه می‌داند. (طریحی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۶۸۹) در معنای لغوی راشد نیز آورده‌اند که نقیض گمراهی است. (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۶، ص ۲۴۲؛ ابن منظور، ۱۴۰۵، ج ۳، ص ۱۷۵) زبیدی نیز در معنای راشد می‌نویسد: «أصاب وجه الأمر والطریق، فهو رشید و راشد» (زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۴، ص ۴۵۳) و در مورد ائمه راشد نیز گفته‌اند کسانی هستند که به طریق حق و صواب هدایت‌گری می‌کنند. (طریحی، ۱۴۰۸، ج ۲، ص ۱۸۰)

بنابراین معنای لغوی «خلفای راشد» را می‌توان چنین گفت: جانشینانی هستند که به طریق حق هدایت شده‌اند یا هدایت می‌کنند. در قرآن نیز راشدون چنین توصیف شده‌اند: «وَاعْلَمُوا أَن فِیْكُمْ رَسُولٌ مِّنْ اللَّهِ لَوِیْطِعُكُمْ فِیْ كَثِیْرٍ مِّنَ الْأَمْرِ لَعَنِیْمٌ وَ لَكِنَّ اللَّهَ حَبِیْبٌ إِلَیْكُمْ الْإِیْمَانُ وَ رَبَّتُهُ فِی قُلُوبِكُمْ وَ كَرِهَ إِلَیْكُمْ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْیَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ» (حجرات: ۷)

در قرآن از ماده رشد، نیز به کار برده شده است: رشاد (غافر: ۲۹ و ۳۸)، یُرشدون (بقره: ۱۸۶)؛ رُشد (نساء: ۶ و كهف: ۶۶)؛ رَشْدًا (كهف: ۲۴ و جن: ۱۰، ۱۴، ۲۱) ابن منظور نیز در ادامه معتقد است خلفای اربعه همان راشدین هستند (ابن منظور، ۱۴۰۵، ج ۳، ص ۱۷۵).

بنابراین بنا بر نظر ابن منظور این اصطلاح گرچه مخصوص ائمه چهارگانه بوده، لذا هر که مسیر و روش خلفای اربعه را طی کند مشمول این اصطلاح خواهد شد. واژه «خلیفه» در مصادیق اربعه در کلمات پیامبر و نیز عصر ایشان وجود نداشته، چه رسد به عبارت «خلفای راشد». علامه عسکری در این باره معتقد است: لفظ خلیفه آنچنان که معنای اصطلاحی دارد در قرآن و حدیث نبوی و محاورات مسلمانان و احادیث در عصر نخستین اسلامی به کار گرفته نشد، تا این که در عصر خلیفه دوم معنای حاکم اسلامی به خود گرفت... از این رو چنانچه در احادیث منسوب به پیامبر لفظ خلیفه یافت شد یقین به عدم صحت آن می‌شود، و صف راشدین نیز به همین معنا در عصر امویان و عباسیان ساخته شد (ر.ک: عسکری، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۲۳۴). اما آنچه مورد نظر اهل سنت بوده این است که این اصطلاح ویژه خلفای اربعه بوده و منشأ آن یک روایت است که مورد بحث این پژوهش است.

۱-۱. کاربرد اصطلاح در منابع اهل سنت

اصطلاح «الخلفاء الراشدون» برای نخستین بار ضمن روایتی از پیامبر (ص) در منابع قرن سوم اهل سنت ثبت شده است. روایت مزبور در اغلب منابع اهل سنت مورد استقبال قرار گرفته و

پیوسته نقل شده است. با بررسی دقیق‌تر این روایت نخستین بار در مسند احمد، جامع ترمذی، سنن ابوداود، سنن ابن‌ماجه نقل شده و سپس به منابع دیگری چون مستدرک حاکم انتقال پیدا کرده است. تمام طرق مربوط به این حدیث تنها از یک راوی به نام عرباض بن ساریه - که اهل شام است - نقل شده و در طبقات بعدی به جهت مضمون حدیث برای داعیه‌دار شدن علیه منس و رویکرد شیعه، راویان - به خصوص راویان شامی - بیشتر و بیشتر شده‌اند. این اصطلاح چنان دستاویز اهل سنت شده که تمسک به سنت خلفای راشد را جزء ضروریات دانسته‌اند و حتی در کتب اصولی و فقهی خود به این حدیث مستمسک شده و بدان باورمند شده‌اند (شوکانی، ۱۹۷۳، ج ۷، ص ۳۱۸؛ دویش، بی‌تا، ص ۱۰۶، ۱۲۵، ۲۱۳؛ بهوتی، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۴۱۳؛ اصبهانی، ۱۴۰۹، ص ۱۰)

و از این طریق سندی برای ادعای صحّت اجتهادات و تنزه شخصیت خلفای سه‌گانه دست و پا کرده‌اند تا مهر تأییدی بر مذهب خویش زده باشند. (سعدون‌الجادری، بی‌تا، ص ۴۵)

۲-۱. کاربست اصطلاح در منابع شیعی

این حدیث در منابع شیعی موجود نیست، اما گاه اصطلاح الخلفاء الراشدون توسط برخی شیعیان که مذهب معناداری داشته‌اند در کتب خویش ثبت نموده‌اند. (ر.ک: ابن اعثم کوفی، ۱۴۱۱، ج ۵، ص ۲۰ و ۲۱) البته این اصطلاح در روایات و ادعیهی متأثر از ائمه، نیز نقل شده که بی‌شک و بنابر سیاق، منظور خود اهل بیت پیامبر هستند. (ر.ک: کلینی، ۱۳۶۵، ج ۴، ص ۵۵۹؛ صدوق، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۵۷۵؛ طوسی، ۱۳۶۵، ج ۶، ص ۷۹ و ۹۷؛ نوری، ۱۴۰۸، ج ۱۰، ص ۴۱۹) در بخش پایانی به تفصیل به این مسئله پرداخته خواهد شد.

۲. اعتبارسنجی روایات دربردارنده اصطلاح

۱-۲. نقد سندی روایات اهل سنت

چنانکه گذشت این حدیث با طرق متعدد در کتب متعدد اعم از مسانید و سنن اهل سنت روایت شده است. نخستین کسی که این روایت را در مسند خویش نقل کرده احمد بن حنبل متوفی ۲۴۱ هـ است. (قمی، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۷۰) وی در پنج طریق این روایت را نقل کرده است. (ابن حنبل، بی‌تا، ج ۴، ص ۱۲۶-۱۲۷) پس از وی دارمی متوفی ۲۵۵ هـ (ذهبی، بی‌تا، ج ۲، ص ۵۳۶؛ سند دارمی همان طریق دوم احمد بن حنبل است) با یک طریق در سنن خود این حدیث را روایت کرده، (دارمی، ۱۳۴۹، ج ۱، ص ۴۴-۴۵) ابن‌ماجه متوفی ۲۷۳ یا ۲۷۵ هـ (عسقلانی، ۱۴۰۴، ج ۹، ص ۴۶۸) با پنج طریق، (ابن‌ماجه، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۵-۱۷) ابوداود

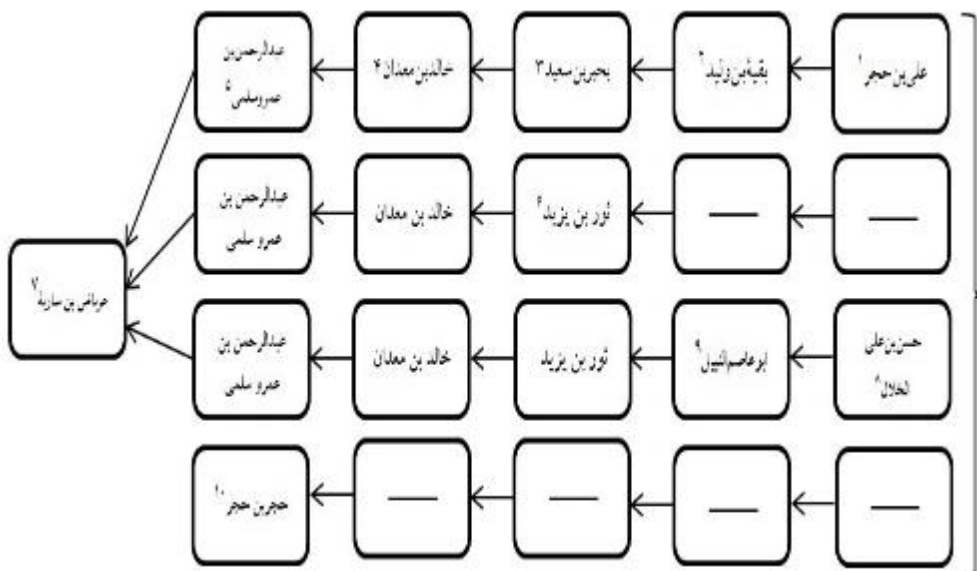
متوفی ۲۷۵هـ (ذهبی، بی تا، ج ۲، ص ۵۹۱) با یک طریق (سجستانی، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۳۹۳) و ترمذی متوفی ۲۷۹هـ (ذهبی، بی تا، ج ۲، ص ۶۳۳) با چهار طریق (ترمذی، ۱۴۰۳، ج ۴، ص ۱۴۹-۱۵۰)

این روایت را در سنن خویش ثبت کرده‌اند که در نهایت به دیگر کتب حدیثی اهل سنت مانند الصحیح ابن حبان، (ابن حبان، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۱۷۸-۱۸۰) مستدرک حاکم و... (نیشابوری، بی تا، ج ۱، ص ۹۵-۹۷ و نیز ر.ک: طبرانی، بی تا، ج ۱۸، ص ۲۴۸؛ بیهقی، بی تا، ج ۱۰، ص ۱۱۴؛ سیوطی، ۱۴۰۱، ج ۲، ص ۲۵۱؛ هندی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۱۸۲ و...) راه یافت. متن روایت در در کتب به صورت‌های مختلفی نقل شده است که قدر متیقن آنها در ذیل آمده است:

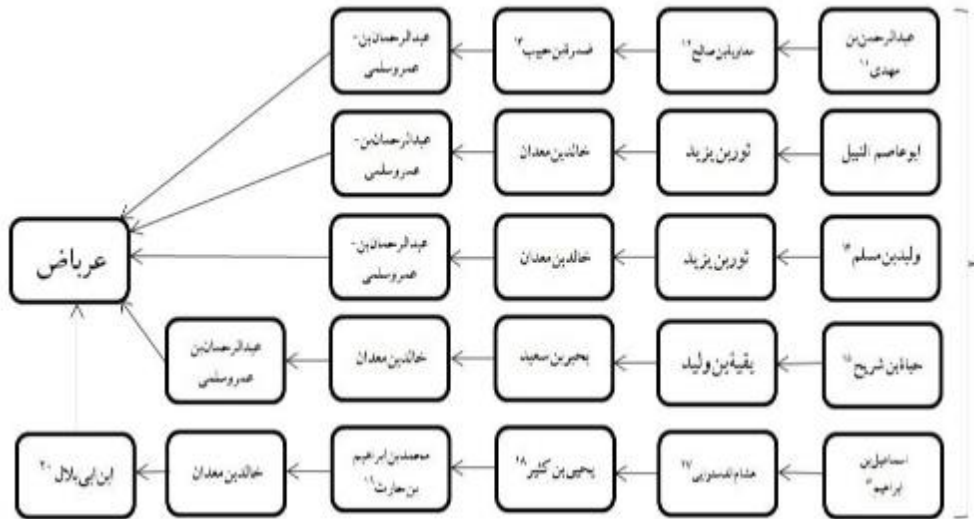
«عَنْ عِزَابِ بْنِ سَارِيَةَ قَالَ صَلَّى لَنَا رَسُولُ اللَّهِ (ص) الْفَجْرَ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْنَا فَوَعظَنَا رَسُولُ اللَّهِ (ص) مَوْعِظَةً بَلِيغَةً ذَرَفَتْ لَهَا الْأَعْيُنُ وَوَجِلَتْ مِنْهَا الْقُلُوبُ قُلْنَا أَوْ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ كَأَنَّ هَذِهِ مَوْعِظَةٌ مُودِعَ فَأَوْصِنَا قَالَ أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَالسَّمْعِ وَالطَّاعَةِ وَإِنْ كَانَ عَبْدًا حَبَشِيًّا فَإِنَّهُ مَنْ يَعِشْ مِنْكُمْ يَرَى بَعْدِي اخْتِلَافًا كَثِيرًا فَعَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ وَعَضُّوا عَلَيْهَا بِالتَّوَاجِدِ إِتَائِكُمْ وَ مُحَدَّثَاتِ الْأُمُورِ، فَإِنَّ كُلَّ مُحَدَّثَةٍ بَدْعَةٌ، وَ كُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ»

در ادامه به بررسی سندی این روایت خواهیم پرداخت.

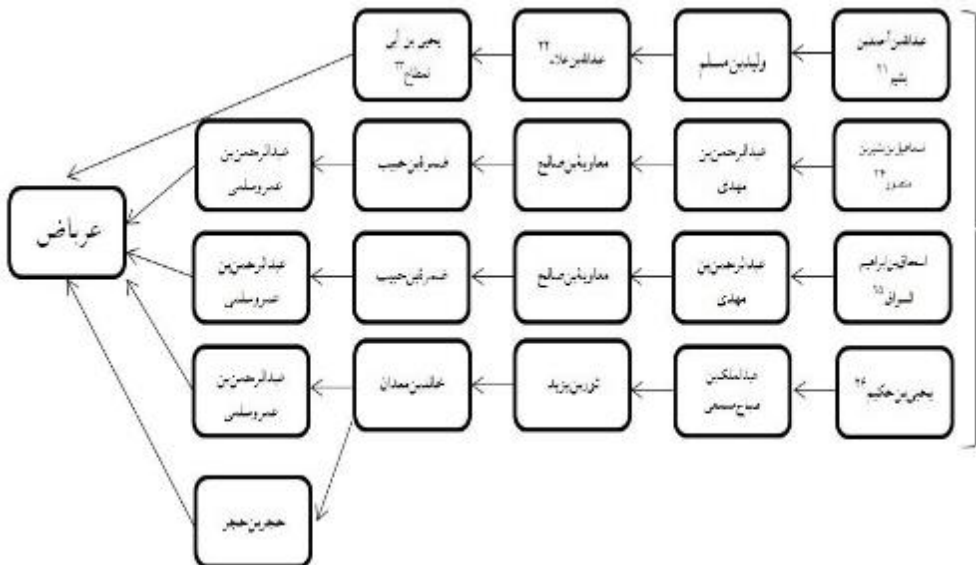
۱-۲-۱. بررسی اسناد ترمذی



۲-۱-۲. بررسی اسناد احمد بن حنبل



۳-۱-۲. بررسی اسناد ابن ماجه



۴-۱-۲. بررسی سند ابوداود

در سنن ابوداود نیز این روایت نقل شده که سند شبیه اسناد احمد و ابن ماجه است: حدثنا أحمد بن حنبل، ثنا الوليد بن مسلم، ثنا ثور بن يزيد، قال: حدثني خالد بن معدان، قال: حدثني عبدالرحمن بن عمرو والسلمي وحجر بن حجر قالوا: أتينا العرباض بن سارية. چون راویان پیش از این بررسی شده‌اند از ذکر مجدد آنها خودداری می‌کنیم.

۲-۱-۵. بررسی اسناد حاکم

در بررسی اسناد حاکم چند نکته قابل ملاحظه است:

۱- اسناد حاکم در واقع به خاطر تأخر زمانی حاکم، همان اسناد محدثان پیش از او با واسطه هستند.

۲- سند اول حاکم دوم احمد بن حنبل است، با دو واسطه: حدثنا أبو العباس محمد بن- یعقوب (معروف به الأصم متوفی ۳۴۶هـ شاگرد عباس دوری، صدق و ضبط او از سوی حاکم تحسین و ثقه شمرده شده است) (ذهبی، بی تا، ج ۳، ص ۸۶۱-۸۶۴؛ ذهبی، ۱۴۱۳، ج ۱۵، ص ۴۶۰-۴۵۲) ثنا عباس بن محمد الدوری (متوفی ۲۷۱هـ)، استاد ابوالعباس اصم، از نظر نسایی و دیگران ثقه است (ذهبی، بی تا، ج ۲، ص ۵۷۹-۵۸۰؛ ذهبی، ۱۴۱۳، ج ۱۲، ص ۵۲۲-۵۲۴؛ عسقلانی، ۱۴۱۵ ج ۱، ص ۴۷۵).

۳- سند دوم حاکم: (حدثنا) أبو عبد الله الحسين بن الحسن بن أيوب (متوفی ۳۴۰هـ) از کبار اصحاب حدیث، استاد حدیث حاکم نیشابوری و شاگرد ابوحاتم رازی (ذهبی، ۱۴۱۳ ج ۱۵، ص ۳۵۸-۳۵۹) ثنا أبو حاتم محمد بن إدريس الحنظلي (مشهور به ابوحاتم رازی، متوفی ۲۷۷هـ در نزد اهل سنت ثقه و مشهورترین کتاب وی الجرح والتعديل (ذهبی، بی تا، ج ۲، ص ۵۶۷-۵۶۹؛ ذهبی، ۱۴۱۳، ج ۱۳، ص ۲۴۷-۲۶۲؛ ذهبی، ۱۴۱۳، ص ۱۵۵؛ عسقلانی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۵۳؛ باشابغدادی، بی تا، ج ۲، ص ۱۹) ثنا عبد الله بن يوسف التنيسي (معروف به أبو محمد الکلاعی، شاگرد حدیث لیث که از نظر عجللی و بخاری ثقه و اثبت شامیان است، متوفی ۲۱۸هـ) (عسقلانی، ۱۴۰۴، ج ۶، ص ۷۹؛ عسقلانی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۵۴۹) ثنا اللیث (لیث- بن سعد بن عبد الرحمن فهمی، متوفی ۱۷۵هـ و ثقه، استاد یزید بن الهاد (عسقلانی، ۱۴۰۴، ج ۸، ص ۴۱۲؛ عسقلانی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۴۸) عن یزید بن الهاد عن محمد بن إبراهيم بن الحارث عن خالد بن معدان عن عبد الرحمن بن عمرو عن العریاض بن ساریة.

۴- سند سوم حاکم همان سند اول احمد بن حنبل است و با سه طریق، با این وسائط:

الف) (حدثنا) أبو الحسن أحمد بن محمد العنبري (أبو الحسن أحمد بن محمد بن عبدوس الطرائفی العنبري یا العنزی، شاگرد و مصاحب عثمان بن سعید دارمی، متوفی ۳۴۷هـ (سمعانی، ۱۳۸۲، ج ۴، ص ۵۷؛ ذهبی، ۱۴۱۳، ج ۱۷، ص ۵۸-۵۹) ثنا عثمان بن سعید الدارمی (السجستانی، متوفی ۲۸۰هـ حافظ و معتمد، استاد احمد بن محمد طرائفی (ابن عساکر، ۱۴۱۵، ج ۳۸، ص ۳۶۱-۳۶۶؛ ذهبی، ۱۴۱۳، ج ۱۳، ص ۳۱۹-۳۲۷)

ب) (وأخبرنا) أبو بكر محمد بن المؤمل (أبو بكر محمد بن المؤمل بن الحسن بن عيسى بن - ماسرجس النيسابوري، متوفی ۳۵۰هـ (ذهبی، ۱۴۱۳، ج ۱۶، ص ۲۳-۲۴) ثنا الفضل بن محمد

(شعرانی: متوفی ۲۸۲هـ طعنی در مورد او وارد نشده، صدوق اما غالی در تشیع (ذهبی، ۱۳۸۲، ج ۳، ص ۳۵۸)

(ج) (قالا) ثنا أبو صالح (عبدالله بن صالح الجهنی، مشهور به کاتب الیث، شاگرد معاویة بن - صالح، صدوق اما کثیر الغلط (ذهبی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۴۴۰؛ عسقلانی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۵۰۱) عن معاویة بن صالح (وأخبرنا) أبو بکر أحمد بن جعفر القطیعی (متوفی ۳۶۸هـ ثقه و صدوق (ذهبی، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۲۱۰-۲۱۳؛ عسقلانی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۱۴۵-۱۴۶) ثنا عبدالله بن أحمد بن حنبل حدثنی أبی.

۵- سند چهارم حاکم همان سند سوم احمد است، با دو طریق:

(حدثنا) أبو زکریا یحیی بن محمد العنبری (ثقه و استاد حاکم نیشابوری، متوفی ۳۴۴هـ (ذهبی، ۱۴۱۳، ج ۱۵، ص ۵۳۳) ثنا أبو عبدالله محمد بن إبراهیم العبدی (ابن سعید بوشنجی عبدی: ثقه و متوفی ۲۹۰هـ (ذهبی، بی تا، ج ۲، ص ۶۵۷-۶۵۹؛ ذهبی، ۱۴۱۳، ج ۱۳، ص ۵۸۱-۵۸۹؛ عسقلانی، ۱۴۰۴، ج ۱۰، ص ۲۹۹) ثنا موسی بن آیوب النصبی (ثقه و صدوق (عجلی، بی تا، ج ۱، ص ۴۸؛ رازی، ۱۳۷۱، ج ۸، ص ۱۳۵؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵، ج ۶۰، ص ۳۹۸-۴۰۰)

(و) صفوان بن صالح الدمشقی (متوفی ۲۳۷هـ روایتگر روایات ولید بن مسلم، مؤذن مسجد جامع دمشق و ثقه. (رازی، ۱۳۷۱، ج ۴، ص ۴۲۶؛ ابن حبان، ۱۳۹۳، ج ۸، ص ۳۲۱-۳۲۲؛ ذهبی، ۱۴۱۳، ج ۱۱، ص ۴۷۵؛ عسقلانی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۴۳۸) (قالا) ثنا الولید بن مسلم الدمشقی.

۶- سند پنجم حاکم اول ابن ماجه است با این واسطه‌ها:

(حدثنا) أبو العباس محمد بن یعقوب ثنا أحمد بن عیسی بن زید التنیسی (شاگرد عمرو بن ابی - سلمه، علمای رجال وی را قوی نمی دانند و بلکه روایات وی را مناکیر خوانده اند و حتی او را کذاب و وضاع حدیث و نیز ضعیف معرفی نموده اند. وی متوفی ۲۷۳هـ است (ذهبی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۱۲۶؛ عسقلانی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۵۷؛ عسقلانی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۴۳) ثنا عمرو بن ابی - سلمه التنیسی. ابو حفص تنیسی دمشقی، حال رجالی وی اختلافی است، برخی وی را ضعیف و برخی وی را مشهور دانسته اند. وی متوفی ۲۱۴هـ است (ذهبی، ۱۳۸۲، ج ۳، ص ۲۶۲-۲۶۳؛ ذهبی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۷۳۶) أنبأ عبدالله بن العلاء.

۲-۱-۲. تحلیل و بررسی اسناد

۲-۱-۲-۱. نتیجه گیری از اسناد

با بررسی اسناد ترمذی، احمد و ابوداود در طبقه دوم می توان چنین نتیجه گرفت:

روایت عبدالرحمان بن عمرو سلمی در یازده طریق، حجر بن حجر در سه طریق، ابن ابی بلال در یک طریق و یحیی بن ابی المطاع در یک طریق نقل شده است. در طبقات بعدی تعداد روایات بیشتر می‌شود. گفتنی است که در طبقه اول این روایت تنها از عرباض بن ساریه نقل شده است. در اصطلاحات حدیثی شیعه و سنی به حدیثی که در همه یا برخی طبقات انفرادی وجود داشته باشد، غریب یا مفرد مطلق یا شاذ (به معنای لغوی) چون معنای اصطلاحی شاذ آن است که فردی ثقه روایتی در مقابل مشهور نقل کند. (نیشابوری، ۱۴۰۰، ص ۱۱۹؛ حافظیان، ۱۴۲۴، ج ۱، ص ۴۱۰)

گفته می‌شود، مانند حدیث "انما الأعمال بالنیات" که تنها راوی آن عمر گفته شده، و از این حیث که تمامی راویان آن از یک شهر خاص هستند مفرد نسبی هستند. (عاملی، ۱۴۰۱، ص ۱۱۱؛ میرداماد، ۱۴۲۲، ص ۲۰۲، صدر، بی تا، ص ۱۶۰؛ حافظیان، ۱۴۲۴، ج ۱، ص ۱۲۷؛ نیشابوری، ۱۴۰۰، ص ۹۵) حکم حدیث غریب میان اقسام چهارگانه حدیث مشترک است. (نفیسی، ۱۳۹۰، ص ۱۲۷) این حدیث نیز از این جهت که تنها راوی آن عرباض است، مفرد مطلق، غریب یا شاذ نام می‌گیرد و به این لحاظ که همه روایات آن شامی هستند مفرد نسبی است.

۲-۲-۱-۲. نکاتی پیرامون تنها راوی حدیث یعنی عرباض

عرباض بن ساریه از بنی اسلم، اهل صفه، ساکن شام و در حمص نیز زندگی کرده است. (مزئی، ۱۴۰۶، ج ۱۹، ص ۵۵۱؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵، ج ۴۰، ص ۱۸۳ و ۱۸۴؛ عسقلانی، ۱۴۱۵، ج ۴، ص ۳۹۹) اهل شام از او بسیار روایت نقل کرده‌اند. (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲، ج ۳، ص ۱۲۳۹) وی در ابتدای خلافت عبدالملک بن مروان و فتنه زبیر در حالیکه پیری فرتوت و سالخورده بود، در شام وفات یافت. (ابن سعد، بی تا، ج ۷، ص ۴۱۲)

در کتب روایی اهل سنت از عرباض تنها چهارده حدیث [به نقل از پیامبر] نقل شده است. (برای مطالعه بیشتر ر.ک: ابن حنبل، بی تا، ج ۴، ص ۱۲۶-۱۲۸) روایات او بعضاً شاذ هستند از جمله اینکه ابورهم سماعی به نقل از عرباض روایت می‌کند که از پیامبر شنیده است: «پروردگارا! به معاویه علم کتاب و حساب عطا کن و او را از عذاب حفظ کن» (ابن حنبل، بی تا، ج ۴، ص ۱۲۷؛ ابن عبدالبر، ۱۴۱۲، ج ۳، ص ۱۴۲۰) تا جایی که جستجو شد بخاری و مسلم دو محدث بزرگ اهل سنت در صحیحین از وی حدیثی نقل نکرده‌اند، اما صاحبان سنن از وی روایاتی نقل نموده‌اند. (ترمذی، ۱۴۰۳، ج ۴، ص ۱۵۰؛ ج ۵، ص ۱۴۱؛ نسایی، ۱۳۴۸، ج ۲، ص ۹۳؛

ج ۴، ص ۱۴۵؛ ج ۶، ص ۳۷؛ ابن ماجه، بی تا، ج ۱، ص ۱۵-۱۷؛ ج ۲، ص ۷۶۷؛ سجستانی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۵۲۶؛ ج ۲، ص ۴۴، (۳۹۳)

عرباض ادعا کرده که خود رُبع اسلام است، عمروبن عتبّه (یا عمروبن عبسه یا عمروبن-عنبسه) نیز چنین ادعایی کرده، این در حالی است که اهل سنت می گویند هر دو این ادعا را کرده اند، حال نمی دانیم کدامیک پیش از دیگری اسلام آورده اند. (ابن عساکر، ۱۴۱۵، ج ۴، ص ۱۸۵؛ مزی، ج ۱۹، ص ۵۵۱؛ ذهبی، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۴۲۱؛ عسقلانی، ۱۴۰۴، ج ۷، ص ۱۵۷-۱۵۸). به نظر می رسد نخستین کسی که چنین ادعایی را کرده ابوذرغفاری است. (ر.ک: ابن حبان، ۱۴۱۴، ج ۱۶، ص ۸۳؛ نیشابوری، بی تا، ج ۳، ص ۳۴۱-۳۴۲؛ هیشمی، ۱۴۰۸، ج ۹، ص ۳۲۷)

یا در مورد او نقل شده است که: «أعطی معاویة المقداد حاراً من المغنم، فقال له العریاض بن ساریة: ما کان لک أن تأخذہ، ولا له أن یعطیک، کأنی بک فی النار تحمله، فردہ» (ذهبی، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۴۲۲)

یا این روایت: «عن العریاض بن ساریة، وکان یحب أن یقبض، فکان یدعو: اللهم کبرت سنی و وهن عظمی، فاقبضنی الیک، قال: فینا أنا یوما فی مسجد دمشق أصلی وأدعو أن أقبض إذا أنا بفتی شاب من أجمل الناس، وعلیه دواج أخضر، فقال: ما هذا الذی تدعو به قال: فقلت: کیف أدعو یابن أخي قال: قل: اللهم حسن العمل وبلغ الأجل، فقلت: من أنت یرحمک الله؟ قال: أنا رتبا ییل الذی یسلّ الحزن من صدور المؤمنین، ثم التفت فلم أر أحدا» (ذهبی، ۱۴۱۰، ج ۵، ص ۴۸۴).

بنابر روایات رسیده از عرباض در مسند احمد و دیگر کتب روایی به نظر می رسد عرباض برای اینکه برای خود شأن سازی کند به ساختن احادیثی در منقبت خود و دیگران همّت گمارده است. به علاوه اگر حدیثی به رغم برخوردارگی از صحّت درونی، دارای تفرّد در نقل باشد، یعنی به رغم برخوردارگی از متنی که بر اساس عادت دیگران نیز باید از آن مطلع باشند، تنها یک راوی آن را نقل کرده باشد، دچار ضعف بیرونی شده و نمی توان به آن استناد نمود. (نصیری، ۱۳۸۶، ص ۳۱۹) نظیر حدیث «نحن معاشر الأنبیاء لم نورث درها و دینارا» که تنها ابوبکر آن را نقل کرده است. (عسکری، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۱۴۳)

۲-۱-۲. ضعف روایات

چنانکه در شرح حال مختصر روایات گذشت اکثر روایات بنا به گفته رجالیون دارای ضعفی خاص هستند:

از سند اول ترمذی، بقیه بن ولید مدلس، ابن سلمی که اکثر طرق به او ختم می شود، قطان فاسی می گوید: «حدیث او صحیح نیست به دلیل مجهول الحال بودنش، از سند دوم: ثوربن-یزید قدری مذهب که بغض علی (ع) را به دل داشت و در مجالس سب امام شرکت می کرد. در

اسناد احمد سند اول: ابن مهدی، ابایی در نقل هر حدیثی نداشت، معاویة بن صالح به خاطر بازی با ادات لهو اهل حمص او را از شهر بیرون کردند، سند سوم ولید بن مسلم از دوستان بنی-امیه، کثیر التذلیس و التسویة که احتجاجی به حدیث او نیست و دارای مرسلات و مناکیر، سند پنجم یحیی بن کثیر که مدلس بوده و محمد بن ابراهیم بن حارث که ناقل مناکیر بوده و از اسناد ابن ماجه سند اول، عبدالله بن علاء که ابن حزم او را ضعیف شمرده است.

همچنین یحیی بن ابی المطاع که ابن قطان معتقد است حال رجالی اش مشخص نیست، به علاوه که دحیم گفته است یحیی از عرباض مرسل نقل می کند چون ملاقاتی میان یحیی و عرباض صورت نگرفته است. در دیگر اسناد احمد، ابن ماجه و حاکم همان افراد بالا حضور دارند که از حال رجالی شان سخن رفت، در آخرین سند حاکم، احمد بن عیسی بن زید تنیسی و عمرو بن ابی سلمة تنیسی نیز کذاب و وضاع شناخته شده اند.

با توجه به آنچه گفته شد جدای از ضعف خود عرباض تنها راوی حدیث، در تمامی طرق و اسناد چه در طبقه اول و چه در طبقات بعدی حداقل یک راوی با ضعفی خاص وجود دارد.

۲-۱-۲. خصوصیت مهم روایات اصلی

چهارده تن از روایات اصلی روایت اهل شام یا حمص هستند که عبارتند از: ۱- عرباض، ۲- یحیی بن ابی المطاع دمشقی، ۳- حجر بن حجر حمصی، ۴- عبدالرحمن بن عمرو سلمی شامی، ۵- عبدالله بن علاء حمصی، ۶- ضمرة بن حبیب حمصی، ۷- خالد بن معدان حمصی، ۸- محمد بن-ابراهیم دمشقی، ۹- بحیر بن سعید حمصی، ۱۰- ولید بن مسلم دمشقی، ۱۱- معاویة بن صالح دمشقی، ۱۲- ثور بن یزید حمصی، ۱۳- عمرو بن ابی سلمة دمشقی، ۱۴- بقیة بن الولید حمصی.

هر کدام از این افراد جدای از ضعف رجالی که علمای رجال بدان تصریح نموده اند، اهل شام و حمص، شهر دوستان معاویة و بنی امیه و مبغضین امام علی (ع) هستند. یاقوت در مورد شام خصوصا حمص می نویسد: «ومن عجیب ما تأملته من أمر حمص فساد هواؤها وترتها اللذین یفسدان العقل حتی یضرب بحاقهم المثل، إن أشد الناس علی علی، رضی الله عنه، بصفین مع معاویة کان أهل حمص وأكثرهم تحریضا علیه وجدا فی حربیه، فلما انقضت تلك الحروب ومضى ذلك الزمان صاروا من غلاة الشیعة حتی إن فی أهلها کثیرا من رأى مذهب النصیریة وأصلهم الامامیة الذین یسبون السلف، فقد التزموا الضلال أولا وأخیرا فلیس لهم زمان کانوا فیہ علی الصواب» (حموی، ۱۳۹۹، ج ۴، ص ۳۰۴)

احادیث اهل شام نیز دارای خصوصیات است، از جمله اینکه در احادیث اهل شام کینه و بغض نسبت به علی (ع) دیده می شود. ابن تیمیه به خاطر تعصب عنادگونه اش با شیعه در مورد اینگونه احادیث می نویسد: «در نظر اهل علم روایات اهل مدینه، سپس اهل بصره و سپس اهل

شام صحیح‌ترین احادیث است، اما احادیث کوفیان به کثرت دغل و عدم سلامت از علل مشهور است زیرا تفکر غالب آنها شیعه‌گری است و شیعه نزد بیشتر محدثین اهل سنت اهل ساخت و پرداخت حدیث و اهل دغل و خلل در احادیث بوده‌اند، اما احادیث شامیان صحیح‌ترین احادیث است، زیرا روات اهل شام از مدرسه معاویه و آل مروان، ائمه خوبان فارغ التحصیل شده‌اند، نزد ابوهریره راوی امویان و دست‌نشاندهی معاویه که بر مصلحت اسلام و مسلمین حریص و در امور دینی محتاط بود.» (معروف‌حسینی، ۱۳۹۸، ص ۵۰)

سخن ابن‌تیمیه نشان‌دهنده این است که کارکرد مدرسه معاویه به خوبی در فارغ التحصیلان نمایان شد و می‌توان عرباض و دیگر روات این سند حدیث را از جمله فارغ التحصیلان مدرسه اموی دانست.

از دیگر ویژگی‌های حدیث شامیان اینکه به نظر می‌رسد لقای راوی نزد اهل شام بی‌اهمیت است به عبارتی دیگر شامیان از کسی که با او ملاقاتی نداشته‌اند بی‌پروا روایت می‌کنند یعنی احادیث شامیان دارای مرسلات بی‌شماری است. (ذهبی، ۱۳۸۲، ج ۴، ص ۴۱۰) از این روست که در میان اهل سنت پذیرش احادیث شام اختلاف است، چنانکه از قول ابوحنیفه - عمروبن‌علی نقل شده: تمام احادیث شامیان ضعیف است مگر تنی چند از آنان. (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵، ج ۴، ص ۲۸۱؛ خطیب‌بغدادی، ۱۴۱۷، ج ۱۰، ص ۱۸؛ مزی، ۱۴۰۶، ج ۱۵، ص ۴۰۹؛ عسقلانی، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۳۰۷)

بنابر نکاتی که گذشت، می‌توان چنین گفت که چگونه می‌توان به حدیثی اطمینان کرد که سلسله‌وار از زبان مردم حمص نقل شده و دیگر روات حدیث از آن اطلاعی ندارند؟! از طرفی قاطبه شامیان برای تحکیم قدرت معاویه یا کاستن از شأن مخالفان او از جعل حدیث و تزویر ابایی نداشتند. (ر.ک: حسینی‌میلانی، ۱۴۱۸، ص ۱۷)

۲-۲- نقد متنی روایت

متن روایت بدین شرح است:

«عرباض بن ساریه می‌گوید: پیامبر صبحگاهی پس از نماز جماعت صبح به نزد ما آمد و ما را چنان موعظه‌ای بلیغ و رسا نمود که چشمها گریان شد و دلها لرزان، گفتیم: ای رسول خدا! این موعظه‌ای وداع‌انگیز بود، ما را وصیتی کن، چه چیزی نزد ما به ودیعه می‌گذاری؟ ما را وصیتی کن؟! فرمود: شما را سفارش می‌کنم به پرهیزکاری و اطاعت محض از خداوند، در بین شما نوری روشن و راهبر به ودیعه می‌گذارم که پس از من هیچ‌کس با وجود آن گمراه نمی‌شود مگر آنکه دریغ ورزید و هلاک شد، هر کدام از شما زندگانی یابد، پس از من اختلافات

بی‌شماری روی خواهد داد، پس توصیه می‌کنم شما را به آنچه از سنت من دریافتید و نیز سنت خلفای راشد هدایت شده و نیز سفارش می‌کنم شما را به اطاعت محض از ایشان، در هر مرحله‌ای به ایشان تمسک کنید، شما را برحذر می‌دارم از مسائل نوظهور و مستحدثه که هر امر جدیدی بدعت و هر بدعتی ضلالت است.»

۲-۲-۱. دلایل رد متن

۲-۲-۱-۱. کاربرد ضمیر جمع یا متکلم مع الغیر با انفراد راوی مغایر است

جای بسی شگفت است اگر نماز جماعت صبح برقرار بوده و عرباض از متکلم مع الغیر استفاده کرده، چگونه است که تنها راوی روایت یک نفر ذکر شده و از دیگر افراد روایت نشده است. در تمام طرق عرباض از ضمائر جمع (فوعظنا موعظة بلیغة وجلت منها القلوب وذرفت منها العینون / أوصیکم بتقوی الله / فلیکم بسنتی و...) و مع الغیر (صلی بنا رسول الله / فقلنا: یا رسول الله / فماذا تعهد إلینا... استفاده کرده است. اگر مخاطبان، اصحاب پیامبر در مسجد، آن هم بعد از نماز جماعت بوده‌اند، آیا نباید از دیگر اصحاب نقل شود؟! چرا تنها راوی روایت صرفا باید عرباض باشد. می‌توان فهمید چون شامیان یا اهل سنت دیده‌اند تنها راوی این روایت عرباض است، کوشیده‌اند تا طرق متعدد برای آن ساخته پرداخته کنند تا جایی برای شک و تردید در صدور این روایت از پیامبر باقی نماند. از طرفی عدم نقل جز از یک نفر، به عنوان یک معیار نقد مورد پذیرش خود اهل سنت قرار گرفته است (خطیب‌بغدادی، ۱۴۰۵، ص ۱۱۱؛ شهرزوری، ۱۴۱۶، ص ۹۰؛ سیوطی، ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۳۱۷؛ ألبانی، ۱۴۰۹، ص ۱۹) که می‌توان با معیار خود ایشان چنین روایتی را کنار گذاشت.

۲-۲-۱-۲. شگرد واضح حدیث برای رسیدن به غرض خویش

جای سؤال است که چرا از پندهای پیامبر که سبب شد چشم‌ها پر از اشک و دل‌ها لرزان گردد، سخنی به میان نیامده است؟ به عبارتی پیامبر چه فرموده بود که سبب شد عده‌ای از سخنان پیامبر، برداشت پند وداع‌گونه کنند؟ چرا این مواظ در روایت نیامده تا مخاطب روایت، صرفا از انتهای روایت پند پیامبر را دریابد؟ تفاوت موعظه با توصیه چه بوده که مخاطبان از موعظه‌ها برداشت توصیه‌ای نکرده‌اند؟

به نظر می‌رسد شگرد واضح این حدیث آن بوده که از چند مؤلفه استفاده کرده است:

۱- سخن از پند و اندرز وداع‌گونه پیامبر به میان آورده است.

۲- سپس از توصیه و وصیت سخن گفته است.

۳- با ریزبینی و تیزبینی سعی کرده وصیت پیامبر را به سمت اطاعت محض از خدا پیش ببرد.

۴- لذا اطاعت محض از خدا تبدیل به نوری راهبر می‌شود که همان سنت پیامبر است.

۵- پیامبر سنت خلفای راشد را منبع تشریح احکام اسلام معرفی می‌کند به طوری که در عداد و کنار کتاب خدا و سنت پیامبر قرار گرفته‌اند.

۶- تا اینجا به اگر صورت جداگونه به متن روایت بنگریم شاید در درجه نخست همه مؤلفه‌ها را مثبت می‌انگاریم چون همه ریشه‌ای مثبت دارند و در دیگر توصیه‌های پیامبر آن را می‌یابیم. اما واضح هم و سعی خود را بر این داشته تا با در کنار هم قرار دادن تمامی این مؤلفه‌ها به هدف نهایی خود دست یازد و آن اطاعت مطلق از خلفای راشدین است.

بر فرض صحت فرموده پیامبر و بنابر مؤلفه‌های پیش‌گفته مصادیق خلفای راشد باید از مقام عصمت برخوردار بوده باشند که این نکته با مراد اهل سنت مبنی بر اینکه خلفای راشد خلفای اربعه هستند منافات دارد، چون اجتهادات خلفای ثلاثه اغلب با اشتباه یا گناه همراه بود که می‌توان نتیجه گرفت اعمال سه خلیفه اول با مقام عصمت منافای است، لذا اطاعت محض نیز منتفی می‌شود و اعمال آنها همان بدعتی می‌شود که پیامبر در پایان روایت مردم را از آن برحذر داشته‌اند. (برای مطالعه‌ی بیشتر در زمینه بدعت‌ها و اجتهادات خلفای سه‌گانه، ر.ک: عسکری، ۱۴۱۰، ج ۲؛ حسینی میلانی، المتعنه؛ المسح علی الرجلین؛ رساله فی المتعتین؛ رساله فی حدیث أصحابی کالنجوم؛ رساله فی حدیث الاقتداء بالشیخین؛ مدرسی یزدی، بی‌تا؛ طبسی، بی‌تا، و...)

۲-۱-۳. منظور از سنت خلفای راشد

اولاً: حدیث بر فرض صحت، به طور عام هر خلیفه‌ای را مراد کرده، لذا نمی‌توان آن را مختص چهار خلیفه دانست.

ثانیاً: اگر مقصود واضعان حدیث از خلفای راشد سه خلیفه اول و به تبع خلیفه چهارم باشد، طبیعی است که این امر با آنچه تاریخ و حدیث گزارش کرده منافات دارد. (برای مطالعه-

ی بیشتر ر.ک: منابع پیشین؛ ونیز ر.ک: ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۱۲۹؛ ج ۳، ص ۴۲)

سنت یا اجتهادی که سه خلیفه اول بر مبنای سلیقه یا غرض شخصی و بدون در نظر گرفتن سنت پیامبر و نیز آیات شریفه‌ی قرآن پایه‌ریزی کرده‌اند چیزی جز بدعت نبوده و همان‌طور که در پایان حدیث نقل شده، هر بدعتی گمراهی است، لذا نمی‌توان با مغالطه استدلال کرد که برخی بدعت‌ها بدعت محمود (آنچه موافق سنت پیامبر است) و برخی، بدعت

مذموم (آنچه مخالف سنت پیامبر باشد) است. (عسقلانی، بی تا، ج ۱۳، ص ۲۱۲ و نیز، ر.ک: مبارکفوری، ۱۴۱۰، ج ۳، ص ۴۰-۴۱)

از این روست که پیامبر در حدیثی فرموده‌اند: «شما را از بدعت‌ها برحذر می‌دارم که هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی سرازیر شدن است به سمت آتش» (ابن عساکر، ۱۴۱۵، ج ۳۴، ص ۱۷۴؛ عسقلانی، بی تا، ج ۱۳، ص ۲۱۲؛ سیوطی، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۵). گفتنی است این سخن از ابن مسعود در اعتراض به نوآوری‌های عثمان وارد شده است (ر.ک: ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۷۸، ج ۳، ص ۴۲)

واضح است که در این حدیث بدعت به معنای عام چه محمود و چه مذموم مراد شده است. ابن‌ابی‌الحدید معتزلی بدعت‌های برخی خلفا چون عثمان را پذیرفته و در مورد او از قول طبری می‌نویسد: «عثمان بدعت‌ها و کارهای مشهوری انجام داد که مردم در آن مورد بر او خرده گرفتند، از قبیل حکومت و فرماندهی دادن به بنی امیه و به ویژه به تبهکاران و فرومایگان و سست‌دینان ایشان و اختصاص اموال و غنایم به آنان، و آنچه در مورد عمّار و ابوذر و عبدالله بن مسعود انجام داد و کارهای دیگری که در روزهای آخر خلافتش روی داد...» (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۱۲۹)

گرچه ابن‌ابی‌الحدید، در برخی موارد بدعت‌ها و اجتهادات عمر را بر نمی‌تابد و برای این حدیث به توجیهاات ناصواب و مغالطات ناصحیح دست زده است. (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۷۸، ج ۱۲، ص ۲۸۴ و ۲۸۶) چنانچه برخی مراد از سنت خلفای راشد را طریق همساز با طریق و سنت پیامبر بدانند (مبارکفوری، ۱۴۱۰، ج ۳، ص ۴۱)

باید در پاسخ تبیین شود که آیا سنت‌های خلفای اربعه مطابق با سنت پیامبر و روش قرآن بوده است یا خیر؟ نکته مهم آن است که بر خلیفه راشد روا نیست که روشی جز روش پیامبر برگیرد، چنانکه تاریخ همین امر را به تصویر کشیده است. به علاوه همان‌طورکه در متن حدیث آمده چرا سنت در حدیث هم به پیامبر و هم به خلفای راشد مستند و عطف شده؟ آیا معانی هر دو یکی است؟ مگر نه این است که سنت در لغت به معنای راه و طریق یا طریق مستقیم و پسندیده است. (ابن‌منظور، ۱۴۰۵، ج ۱۳، ص ۲۲۶)

آیا بدعت و اجتهادات خلفا جزء طریق مستقیم و محمود محسوب می‌شود؟ آیا زدن تازیانه توسط عمر به زن به دلیل حضور در بازار جزء سنت محسوب می‌شود؟ (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۱۸۱ و نیز ر.ک: امینی، ۱۳۸۷، ج ۸، ص ۸۰-۸۱)

آیا تحریم متعه بنابر نظر عمر سنت است؟ پس چرا به سنت عمر عمل کنیم و به سنت علی (ع) عمل نکنیم مگر جز این است که او هم جزء خلفای راشد به شمار است؟ (مرتضی -

عاملی، ۱۴۲۲، ج ۳، ص ۱۰۴) آیا اذان سوم که توسط عثمان در نماز جمعه ایجاد شد سنت است؟ (برای مطالعه‌ی بیشتر، ر.ک: امینی، ۱۳۸۷، ج ۸، ص ۱۲۷)

آیا دیگر اعمال خلفای ثلاثه را می‌توان جزء سنت برشمرد و مسلمین طبق آن پیام‌بند و آیینه زندگی خویش قرار دهند؟! برخی در این مورد معتقدند: «پیامبر سنت خلفا را بر سنت خودش عطف کرده، ظاهر این عطف هم مغایرت میان دو سنت است، پس معنای این مغایرت چیست؟! چگونه پیامبر به پیروی از سنت خلفا دستور داده در حالی که با سنت خویش مغایرت دارد؟»

افزون بر این مطلب، دستور پیامبر به تبعیت از سنت خلفا مطلق است بدون قید، در حالی که پیروی از سنت پیامبر واجب است، لذا این امر مقتضی عصمت نیز می‌باشد، اما پیامبر بدون شک به اجماع معصوم است، ولی تمامی خلفا به اجماع معصوم نیستند، بنابراین چگونه است که پیامبر دستوری مطلق به تبعیت از معصوم و غیر معصوم صادر می‌کند؟ (حسینی - میلانی، ۱۴۱۸، ص ۴۹)

افزون بر این مطلب، بر فرض صحّت این حدیث، اگر پیامبر دستور به تبعیت از سنت خلفای راشد داده باشد، دستور به امری متناقض داده است، زیرا در میان این خلفا، امام علی(ع) حضور دارد، و با سنت دو خلیفه عمر و عثمان در مورد عمره تمتع مخالفت کرد و این تناقض این مطلب را نتیجه می‌دهد که پیامبر به انجام عملی دستور می‌داد، در عین حال که از انجام همان عمل نهی می‌کرد. (ر.ک: عسکری، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۲۳۵)

بنابر توضیحات مذکور روایت عرباض را نمی‌توان صحیح دانست، چه بسا این روایت یا از زبان تنها ناقل و یا در دوره‌های اموی یا عباسی از زبان عرباض ساخته شده باشد، زیرا هم از نظر سندی قابل خدشه و غیر قابل پذیرش است و هم از نظر درون‌متنی دارای اضطراب است، ضمن آن که قرائن حالیه برای ردّ روایت فراوان است که در ادامه علاوه مطالبی که ذکر شد، اشاره می‌شود

۳. بررسی مصادیق صحیح اصطلاح خلفای راشد

با بررسی در روایات شیعه و اهل سنت این نکته فهمیده می‌شود که «الخلفاء الراشدون» باید مصادیقی جز آنچه اهل سنت به نفع خود برداشت نموده‌اند، داشته باشد. بنابر مفهوم لغوی و آنچه پیامبر در این حدیث - بر فرض صحت - از مفهوم خلفای راشد مراد کرده‌اند، می‌توان چنین گفت، افرادی که مصداق تامّ و کامل مفهوم خلفای راشدین هستند، از مشخصه‌هایی برخوردارند که عبارتند از:

- ۱- اهل بدعت در دین نیستند،
 - ۲- اقوال و افعال آنان براساس مبانی و دستورات قرآن و پیامبر است،
 - ۳- ایشان چونان نوری درخشان و راهبر در میان مردمان جلوه‌گری می‌کنند،
 - ۴- خلفای راشد ابتدا افرادی هدایت شده هستند و سپس هدایتگر بر اساس مبانی اسلام، لذا شایسته پیروی هستند چنانکه قرآن در این زمینه می‌فرماید: «قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ هَدَىٰ إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ هَدَىٰ لِلْحَقِّ أَفَمَنْ هَدَىٰ إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يَتَّبِعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ هَدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (یونس: ۳۵)
 - ۵- با توجه به نکات پیشین اطاعت از ایشان واجب است.
 - ۶- پیروی از فرامین آنها در طول و مانند اطاعت از خدا و پیامبر است.
 - ۷- تعصّب در انجام فرامین و دستورات ایشان امری ضروری است. (این نکته از فتمسکوا بها وعضوا علیها بالنواجذ فهمیده می‌شود)
 - ۸- پیروی محض از خلفای راشد سبب زندگی سعادت‌مند و دوری از هلاکت و گمراهی است.
 - ۹- پیروی محض از این افراد عصمت ایشان را لازم می‌آید، بنابراین خلفای راشد باید معصوم باشند.
 - ۱۰- از اطاعت محض فهمیده می‌شود تفاوتی میان سنت پیامبر و سنت خلفای راشد وجود ندارد، چون هر دو باید معصوم باشند.
- با توجه به آنچه در بخش پیشین گذشت فهمیده شد مصادیق خلفای راشد نمی‌تواند آن چیزی باشد که اهل سنت به گونه‌ای به نفع خود صادره نموده‌اند. در روایات اهل سنت مصادیقی برای خلفای راشد دانسته شده است. سعیدبن مسیب معتقد است که خلفا سه نفرند: ابوبکر، عمر و عمر و دیگران ملوک محسوب می‌شوند، به او گفته شد: عمر اولی مشخص است، منظور از عمر دومی کیست؟ گفت: اگر زنده ماندی او را درک می‌کنی و اگر از دنیا رفتی بعد از تو خواهد بود. (ابن‌عساکر، ۱۴۱۵، ج ۴۵، ص ۱۸۸؛ هندی، ۱۴۰۹، ج ۱۴، ص ۲۶-۲۷)
- بنابر برخی تعبیرات دیگر اهل سنت به نظر می‌رسد که عمر دومی عمر بن عبدالعزیز باشد، برخی چون ابراهیم بن محمد تیمی قاضی بصره نیز بر این باورند: خلفا سه نفرند: ابوبکر صدیق که با اهل رده جنگید تا مطیع او شدند، عمر بن عبدالعزیز که مظالم بنی‌امیه را بازگرداند و متوکل که بدعت‌ها را محو و سنت را آشکار نمود» (خطیب‌بغدادی، ۱۴۱۷، ج ۷، ص ۱۷۹؛ ذهبی، ۱۴۱۰، ج ۱۸، ص ۱۹۶)
- از سفیان ثوری (سجستانی، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۳۹۷؛ ابن‌عساکر، ۱۴۱۵، ج ۴۵، ص ۱۹۱؛ مزی، ۱۴۰۶، ج ۱۴، ص ۱۸۲؛ ذهبی، ۱۴۱۳، ج ۱۰، ص ۲۰) و نیز شافعی (ابن‌عساکر، ۱۴۱۵، ج ۴۵،

ص ۱۹۲؛ ذهبی، ۱۴۱۳، ج ۷، ص ۱۹۷) نقل است که معتقد بوده‌اند خلفا پنج نفرند: ابوبکر و عمر و عثمان و علی و عمر بن عبدالعزیز» پرواضح است که اظهارات برخی بنابر نظرات شخصی است و نمی‌توان آن را مبنای تفسیر و شرح سخن پیامبر قرار داد. لذا بهتر آن است که شرح کلام پیامبر توسط خود پیامبر صورت گیرد تا از هرگونه خفایی خارج شده و مسئله تبیین گردد، لذا در صورت صحت صدور روایت مورد بحث، روایات زیر که در منابع اهل سنت نقل شده، آنچه مراد ایشان است را رد می‌کند، توجه و دقت در این روایات سبب می‌شود مصادیق صحیح خلفای راشد روشن شده و هرگونه کژتابی و ابهام از آن زدوده شود، پنج حدیثی که می‌توان آن‌ها را از احادیثی برشمرد که در منابع اهل سنت به وفور نقل شده است:

۱-۳ حدیث اثنا عشر خلیفه یا حدیث جابر بن سمره و ابوجحیفه

حدیث اثنا عشر خلیفه در منابع اهل سنت از دو طریق نقل شده است، یکی از طریق جابر بن سمره و دیگر از طریق ابوجحیفه که به خاطر شباهت اندک متنی به نظر می‌رسد هر دو یکی باشند اما از دو راوی نقل شده است:

الف) «...جابر بن سمره گوید: شنیدم از رسول خدا(ص) که فرمود: «این دین همواره پابرجا خواهد بود تا دوازده خلیفه روی کار آیند سپس کلمه‌ای فرمود که من آن را نفهمیدم، از پدرم سؤال کردم، او گفت [پیغمبر فرمود]: «همه آنان از قریشند» (مسند احمد این روایت را با عبارات مختلف از نه طریق روایت کرده است: ج ۵، ص ۹۰؛ ۹۳، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۶؛ بخاری، ۱۴۰۱، ج ۸، ص ۱۲۷؛ صحیح المسلم نیز از سه طریق روایت کرده است: مسلم، بی تا، ج ۶، ص ۳-۴؛ سجستانی، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۳۰۹؛ عسقلانی، بی تا، ج ۱۳، ص ۱۸۱-۱۸۲)

ب) «...عون بن ابی جحیفه از پدر خود نقل کرده که گفت: من نزد رسول خدا(ص) بودم... پس آن حضرت فرمود: «کار امت من همواره شایسته و نیکو خواهد بود تا دوران دوازده خلیفه که همگی آنان از قریش هستند سپری شود» (بخاری، بی تا، ج ۸، ص ۴۱۱؛ طبرانی، ۱۴۱۵، ج ۶، ص ۲۰۹؛ نیشابوری، بی تا، ج ۳، ص ۶۱۸؛ هیثمی، ۱۴۰۸، ج ۵، ص ۱۹۰؛ هندی، ۱۴۰۹، ج ۱۲، ص ۳۲)

در این حدیث هیچ کس یا گروهی مخالفت نکرده‌اند مگر خوارج که معتقدند: خلافت در قریش نیست، بلکه تمامی مردمان در آن مساوی و یکسانند (ر.ک: مغنیه، ۱۳۹۹، ص ۴۳۲)

اهل سنت اثنا عشر خلیفه را به خلفایی دیگر جز ائمه تفسیر کرده‌اند: خلفای اربعه، حسن-بن علی(ع)، معاویه، یزید بن معاویه، عبدالله بن زبیر، عبدالملک بن مروان، ولید بن عبدالملک، سلیمان بن عبدالملک و عمر بن عبدالعزیز که آخرین آن‌هاست. قائل این گفتار معاویه بن یزید و

مروان بن حکم را ذکر نکرده، چون معاصر عبدالله بن زبیر که شایسته‌تر از آن‌ها بوده- اند» (مازندرانی، ۱۴۲۱، ج ۷، ص ۳۷۴). در مورد عقاید اهل سنت در این باره (ر.ک: عسقلانی، بی تا، ج ۱۳، ص ۱۸۳-۱۸۴)

۲-۳. حدیث نقباء بنی اسرائیل یا حدیث مسروق

«...مسروق گوید: ما پس از مغرب نزد عبدالله بن مسعود نشسته بودیم و او مشغول یاد دادن قرآن بود، مردی از او پرسید: ای اباعبدالرحمن! آیا از رسول خدا (ص) پرسیده‌ای این امت چند خلیفه دارد؟ او گفت: از وقتی که به عراق آمده‌ام تاکنون کسی راجع به آن از من نپرسیده است، بلی (پرسیدم) و آن حضرت در پاسخ فرمود: «خلفای شما دوازده نفرند به شمار نقیبان بنی اسرائیل» (ابن حنبل، بی تا، ج ۱، ص ۳۹۸، ۴۰۶؛ تمیمی، بی تا، ج ۹، ص ۲۲۲؛ طبرانی، بی تا، ج ۱۰، ص ۱۵۸؛ نیشابوری، بی تا، ج ۴، ص ۵۰۱؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵، ج ۱۶، ص ۲۸۶؛ هیشمی، ۱۴۰۸، ج ۵، ص ۱۹۰؛ هندی، ۱۴۰۹، ج ۶، ص ۸۹، ج ۱۲، ص ۳۳)

۳-۳. حدیث ثقلین

«از پیامبر خدا (ص) نقل کرده‌اند که فرمود: من میان شما دو چیز باقی می‌گذارم که یکی از آنها طولانی‌تر از دیگری است: کتاب خدا که ریسمانی کشیده شده از آسمان بر زمین است و عترت من. آگاه باشید این دو از هم جدا نشوند تا وقتی که در حوض بر من وارد شوند. (ابن ابی شیبیه، ۱۴۰۹، ج ۷، ص ۱۷۶؛ ابن حنبل، بی تا، ج ۳، ص ۱۴، ۱۷، ۲۶، ۵۹؛ ج ۴، ص ۳۷۱؛ دارمی، ۱۳۴۹، ج ۲، ص ۴۳۲؛ قشیری نیشابوری، بی تا، ج ۷، ص ۱۲۲-۱۲۳؛ ترمذی، ۱۴۰۳، ج ۵، ص ۳۲۸ و ۳۲۹؛ نسایی، بی تا، ص ۱۵ و ۲۲؛ نسایی، ۱۴۱۱، ج ۵، ص ۴۵؛ نسایی، بی تا، ص ۹۳؛ نیشابوری، بی تا، ج ۳، ص ۱۰۹، ۱۴۸؛ بیهقی، بی تا، ج ۷، ص ۳۰؛ ج ۱۰، ص ۱۱۴؛ خطیب‌بغدادی، ۱۴۱۷، ج ۱۲، ص ۹۰؛ هیشمی، ۱۴۰۸، ج ۹، ص ۱۶۳)

برای مطالعه بیشتر در زمینه طرق حدیث ثقلین (ر.ک: احمدی میانجی، ۱۳۹۱). حدیث ثقلین در منابع اهل سنت با عبارات مختلف بیان شده که همه تقریباً به یک محتواست.

۴-۳. حدیث اصطفاء

«...وائله بن الأسقع از قول رسول الله (ص) می‌گوید که فرمود: خداوند از فرزندان اسماعیل کنانه را برگزید، از کنانه قریش را و از قریش بنی هاشم و از بنی هاشم من را اختیار کرد» (ابن-سعد، بی تا، ج ۱، ص ۲۰؛ قشیری نیشابوری، بی تا، ج ۷، ص ۵۸؛ ابن حنبل، بی تا، ج ۴، ص ۱۰۷؛

ترمذی، ۱۴۰۳، ج ۵، ص ۲۴۵؛ تمیمی، بی تا، ج ۱۳، ص ۴۶۹؛ ابن حبان، ۱۴۱۴، ج ۱۴، ص ۱۳۵؛ بیهقی، بی تا، ج ۷، ص ۱۳۴)

ابن سعد در ادامه این حدیث از قول امام صادق (ع) نقل می کند که پیامبر فرمودند: «پیامبر خدا (ص) فرمود: خداوند اهل زمین را به دو قسم تقسیم کرده و مرا در این میان بهترین آنها قرار داده است، آنگاه نصف دیگر را به سه قسم تقسیم کرده و من بهترین آن سه قسم هستم، سپس از مردم، عرب را انتخاب کرد آنگاه از عرب، قریش را برگزید، آنگاه از قریش، بنی هاشم را اختیار کرد، آنگاه از بنی هاشم فرزندان عبدالمطلب را انتخاب کرد، آنگاه از فرزندان عبدالمطلب مرا برگزید» (ر.ک: ابن سعد، بی تا، ج ۱، ص ۲۰)

ابن حجر عسقلانی این حدیث را از قول ابن سعد به نقل از امام باقر (ع) نقل کرده است (ر.ک: عسقلانی، بی تا، ج ۶، ص ۳۸۴) در منابع شیعی این حدیث از امام صادق (ع) از امام باقر (ع) نقل شده است (ر.ک: صدوق، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۳۶؛ مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۱۶، ص ۳۲۱)

۵-۳. حدیث سفینه نوح

«ابوذر از رسول خدا (ص) نقل کرده که فرمود: مثل اهل بیت من چون کشتی نوح است که هر کس بر آن سوار شد نجات یافت و هر کس بر جای ماند هلاک شد، حاکم می نویسد: این حدیث بنا به شرط مسلم صحیح است که مسلم و بخاری آن را نقل نکرده اند» (طبرانی، بی تا، ج ۳، ص ۶۴۵-۶۴۷، ج ۱۲، ص ۲۷؛ طبرانی، ۱۴۱۵، ج ۴، ص ۱۰، ج ۵، ص ۳۵۵، ج ۶، ص ۸۵؛ نیشابوری، بی تا، ج ۲، ص ۳۴۳، ج ۳، ص ۱۵؛ هیشمی، ۱۴۰۸، ج ۹، ص ۱۶۸؛ هندی، ۱۴۰۹، ج ۱۲، ص ۹۴، ۹۵، ۹۸)

۶-۳. تحلیل و بررسی احادیث فوق در منابع اهل سنت

با جمع بین این احادیث و تشکیل خانواده حدیث جای هیچ تردیدی باقی نمی ماند که مراد از خلفای راشد نمی تواند خلفای اربعه باشد و چون سه خلیفه اول از بنی هاشم و بنی عبدالمطلب نبوده اند، لذا مصداق اتم و اکمل اصطلاح صرفا باید ائمه اطهار باشند. به علاوه بنابر جمع روایت مصادیق خلفا دوازده نفرند نه چهار نفر و اگر دوازده نفری که برخی اهل سنت به دنبال یافتن توجیهی برای آن هستند به حساب آوریم، مجددا بیش از آنها می شوند.

شیخ علی یزدی حائری در مورد انطباق احادیث اثناعشر و نقباء بنی اسرائیل بر ائمه اطهار و ردّ اقوال برخی مبنی بر اینکه این احادیث منطبق بر خلفای راشد و سپس خلفای اموی یا عباسی است،^{۲۶} می نویسد: «قرائن فراوانی بر این مطلب گواه است: از جمله این که خلیفه پیامبر باید عالم، عامل، عاقل، اهل ورع، پرهیزکار و دربردارنده خصلت های نیکو و بری از

صفات ناپسند باشد... و این از لوازم کسی است که جایگزین پیامبر است، چون برای هدایت مردم و تهذیب و تزکیه و تعلیم کتاب و حکمت ایشان برانگیخته شده‌اند، و این معنا در این عدد جز در دوازده امام امامیه خلاصه نمی‌گردد... زیرا نزد جمعی از اهل سنت ائمه امامیه افرادی عالم و حکیم و بندگانی عابد و زاهد و جامع صفاتی که یک خلیفه باید بدان آراسته باشد هستند». (یزدی حائری، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۲۲۳)

در جایی دیگر همین نکته را از قول قندوزی در ینابیع الموده بدین صورت شرح می‌دهد: «ممکن نیست این حدیث بر خلفای پس از پیامبر حمل شود، زیرا خلفای پس از او از دوازده کمتر بودند، ممکن هم نیست که بر پادشاهان اموی حمل شود چون این افراد بیش از دوازده نفر بوده‌اند و جز عمر بن عبدالعزیز ظلم و ستم آن‌ها بر هیچ کس پوشیده نیست. و هم‌چنین این افراد بنا به فرموده پیامبر (ص) باید از بنی‌هاشم باشند. ممکن نیست که بر خلفای عباسی قابل تطبیق باشد، چون تعداد آن‌ها نیز بیش از دوازده نفر بوده است. آیه «مودت» و «حدیث کساء» نیز گواهی بر این می‌دهد که بر این افراد قابل حمل نیست. پس کسانی نمی‌مانند جز ائمه دوازده‌گانه که از اهل بیت و عترت رسول بوده و داناترین افراد به زمان و پرهیزکارترین و باشرافت‌ترین نسب و حسب را دارا بوده‌اند و علوم‌شان به جدشان متصل بوده است» (ر.ک: یزدی حائری، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۱۷۱-۱۷۲)

در احادیث اثناعشر خلیفه چند نکته مستفاد است: یکی اینکه تعداد خلفا از ۱۲ تجاوز نمی‌کند و تمامی آن‌ها از قریشند، دیگر اینکه در این روایات برای ۱۲ خلیفه، بقاء فرض شده تا زمانیکه دین اسلام نیز باقی است (یعنی استمرار خلافت ۱۲ خلیفه تا بقاء اسلام یا روز قیامت)، و نیز اینکه قوام دین صرفاً منوط به وجود دوازده خلیفه است، این نکته را نمی‌توان توجیه کرد مگر به دوازده ائمه اطهار، آیا می‌توان گفت قوام و عزت اسلام مبتنی به وجود و خلافت یزید بود؟ (برای مطالعه بیشتر، ر.ک: حکیم، بی‌تا، ص ۶۴-۶۶؛ وحید خراسانی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۹۷-۲۰۰)

بسیاری از علمای شیعه انطباق حدیث مورد بحث را بر فرض صحّت، بر ائمه اطهار جاری دانسته‌اند. (مغنیه، ۱۳۹۹، ص ۴۳۱-۴۳۳؛ مرتضی‌عاملی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۲۱۰-۲۱۲ و ۲۵۷-۲۵۸؛ مرتضی‌عاملی، ۱۴۲۲، ج ۳، ص ۱۰۳-۱۱۰؛ حسینی میلانی، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۳۲۳-۳۲۴؛ منتظری، ۱۳۸۰، ص ۱۳۱)

بنابر نظر علامه امینی باید گفت: آیا کسانی که در کوچکترین قضایا و مسائل شرعی درمی‌مانند و از پاسخگویی به آن عاجز می‌شوند و از اهل آن یعنی امیرمومنان (ع) سؤال می‌کنند، همچون روایت مشهور «لوالعی لهلک عمر، لوالعی لهلک عثمان و...» (برای مطالعه بیشتر ر.ک،

امینی، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۹۷؛ ج ۴، ص ۶۴ و ۶۶؛ ج ۶، ص ۸۱ و ۹۳ و ۹۴ و ۱۰۱ و نیز ر.ک: ج ۸، ص ۲۱۴)

آیا ایشان را می‌توان راشد و مهدی دانست، آیا ایشان خود، پیرو سیره پیامبرشان بودند و حتی آیا عقل چنین بهره‌جویی را برمی‌تابد؟ (برای مطالعه بیشتر ر.ک، امینی، ۱۳۸۷، ج ۵، ص ۳۲ و نیز ر.ک: ج ۶، ص ۳۳۰؛ ج ۸، ص ۲۰۸-۲۰۰)

حتی اگر به قول اهل سنت اجتهاد و در پی آن دچار خطا و اشتباه شده باشند؟ بنابراین این اصطلاحی که پیامبر به کار برده‌اند گر چه علمای شیعه از نقل آن به معنای مورد نظر اهل سنت خودداری کرده‌اند و نمی‌توان آن را در کتب شیعه یافت، اما باید گفت این اصطلاح ناظر به اهل بیت است و نه خلفای راشدی که اهل سنت امروزه به نام خود رقم زده‌اند و به نفع خود برداشت کرده‌اند.

علامه امینی صحّت معنای حدیث را اینگونه توضیح می‌دهد: «این گفتار پیامبر که فرمود بر شما باد به پیروی از سنت من و سنت خلفاء پس از من، مفروض این است که سنت پیامبر سنت یک نفر است. از معنای حدیث سخن صحیح آن است که پیامبر از خلفا جز کسانی که پیوسته بر اسامی آن‌ها نص می‌کرد و به صراحت اسامی آنان را می‌برد کسان دیگری نباشند، آنان را عدل قرآن خطاب می‌کرد و حدیث ثقلین را درباره آنان می‌فرمود... آنان را به رشد و هدایت توصیف می‌نمود و اینان همان کسانی هستند که سیره زندگی‌شان با سیره ایشان مطابقت تام دارد. اینان از نظر عدد نیز با احادیث منقول از ایشان مطابقت دارد، اوصافی هم که برای ایشان نام برده تنها اهل بیت بر آن تطبیق می‌یابند...» (امینی، ۱۳۸۷، ج ۶، ص ۳۳۰-۳۳۱)

۴. اصطلاح خلفای راشد در روایات شیعه

ضمن ردّ حدیث عرباض در منابع اهل سنت بنا به دلایل پیش گفته، قابل تذکر است که روایت عرباض در منابع شیعی موجود نیست. اما برخی مؤلفان شیعی اصطلاح «خلفای راشد» را در کتب خود طبق آنچه مورد نظر اهل سنت است ثبت کرده‌اند. به نظر می‌رسد که نخستین کسی که اصطلاح مزبور را در منابع شیعی آورده، «ابن اعثم کوفی» صاحب «الفتوح» است. در مذهب ابن اعثم گفته‌اند وی شیعی بوده است (برای مطالعه بیشتر در مورد شخصیت ابن اعثم، ر.ک: حاجی خلیفه، بی تا، ج ۲، ص ۱۲۳۷؛ طهرانی، بی تا، ج ۳، ص ۲۲۰؛ ابن اعثم، ۱۳۷۴، ص ۱۴، ۱۳ و ۱۷)

اما نگاهی به کتاب وی، تشیع امامی، زیدی و اسماعیلی را رد می‌کند؛ زیرا درباره خلفای نخست مطالب مثبت زیادی آورده در عین حال واقعیات شیعیان را نیز نقل کرده و این مسئله

به تشیع عراقی او باز می‌گردد، می‌دانیم درباره روایان و اخباریان کوفی اصل بر تشیع است. ابن‌اعثم نیز باید متأخر از این نوع خاص از تشیع باشد، نگاهی به مسائل تولد امام حسین(ع) و رفت و شد فرشتگان و خبردادن جبرئیل از شهادت امام حسین(ع) و چگونگی این نقل‌ها، نشان می‌دهد که وی از مآخذ شیعی استفاده کرده و بدون تغییر در لحن آنها، آن مطالب را آورده است. (جعفریان، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۱۳۰)

در بخش مربوط به *مقتل الحسین الفتوح* آمده است: «محمدبن حنفیه به حضرت حسین(ع) پیشنهاد کرد که از شهری به شهر دیگر برو، نمایندگان خود را به سوی مردم فرست، چنانکه بتوانی مردمان را به بیعت خویش خوانی. اگر مردم با تو بیعت کنند و تو را متابعت نمایند، خداوند را شکرگزاری و...» (ابن‌اعثم، ۱۳۷۴، ص ۸۳۲)

در ادامه محمد به امام عرضه می‌دارد: «فاقت فیهم بما یقوم النبی(ص) والخلفاء الراشدون من بعده حتی یتوفک الله و هو عنک راض والمؤمنون کذلک کما رضا عن ائیک و اخیک» (ابن‌اعثم، ۱۴۱۱، ج ۵، ص ۲۰) در منابع پیش و پس از الفتوح مثلاً ابومخنف، دینوری، بلاذری، یعقوبی و یا طبری این عبارت و یا عبارتی شبیه به این، دیده نمی‌شود. این در حالی است که اصطلاح «*خلفای راشد*» در زمان امام رایج نبوده است، لذا به نظر می‌رسد عبارت محمدبن حنفیه ساختگی است.

این اصطلاح در وصیت امام حسین(ع) به محمدبن حنفیه که هدف قیام خود را ترسیم می‌کند، نیز آمده است: «من می‌خواهم به معروف آمر باشم و از منکر نهی‌کننده، و به سیرت جدم محمد و سیرت پدرم علی بن ابی‌طالب و روش خلفای راشد هدایت شده - که خدا از آن‌ها راضی باشد - عمل کنم، پس هر که مرا بپذیرد خدا به حق شایسته‌تر است و هر که مرا رد سازد، صبر پیشه می‌سازم تا خداوند میان من و این قوم به حق داوری نماید که او بهترین حکم‌کنندگان است، این وصیت من به تو برادرم می‌باشد». (ر.ک: ابن‌اعثم، ۱۴۱۱، ج ۵، ص ۲۱)

اصطلاح مذکور در منابع روایی شیعی نیز ثبت شده است اما مفهوم مورد نظر آن بر ائمه اطهار منطبق است. گرچه تنها در «*ارشاد القلوب*» روایت عربی‌بن‌ساریه نقل و عبارت «من اهل بیتی» در کنار «الخلفاء الراشدین» به آن اضافه شده است: «...فعلیکم بما عرفتم من سنتی بعدی و سنته الخلفاء الراشدین من اهل بیتی فعوضوا علیهم بالنواجذ...» (دیلمی، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۳۷) که این زیادت ممکن است از سوی مؤلف یا ناسخ و راوی کتاب ایجاد شده باشد.

در روایات متعددی تعبیر «*الخلفاء الراشدون*» بیان شده، در روایتی از امیرمؤمنان(ع) در تفسیر «*أولئک هم خیر البریة*» آمده است: «...فهم الأئمة الطاهرون و العتره المعصومون و الذریة الأکرمون و الخلفاء الراشدون...» (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۲۵، ص ۱۷۴) همچنین از ابویوب مخزومی نقل است که «امام باقر(ع) سیره خلفای راشدین را بیان کرد تا به آخرین آنها رسید که فرمود: دوازدهمین نفر

کسی است که عیسی بن مریم (ع) پشت سر او نماز می‌خواند، بر تو باد به تمسک به سنت او...» (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۵۱، ص ۱۳۷) از عبارت راوی مشخص است که اصطلاح خلفای راشد در زمان و زبان امام باقر (ع) تنها بر ائمه صدق می‌کرده است.

البته تعابیر «الأئمة الراشدون» یا «اهل بیت الراشدون» در لسان روایات بی‌شمار است. (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۳، ص ۴۷۶؛ صدوق، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۳۱۸، ۵۵۹؛ طوسی، ۱۳۶۵، ج ۳، ص ۱۲۱، ۱۴۵؛ ج ۶، ص ۵۶، ۶۷؛ حرّعاملی، ۱۴۰۹، ج ۸، ص ۱۳۰، ج ۱۴، ص ۵۳۰؛ نوری، ۱۴۰۸، ج ۴، ص ۱۵۲؛ ج ۵، ص ۶، ۲۲، ۸۱؛ ج ۶، ص ۱۱۴؛ ج ۸، ص ۳۸۹؛ ج ۱۰، ص ۲۹۳ و...) در کافی، من لایحضر و تهذیب باب زیارت ائمه بقیع عبارت «الأئمة الراشدون» آمده است: «إِذَا أَتَيْتَ الْقَبْرَ الَّذِي بِالْبَيْعِ فَاجْعَلْهُ بَيْنَ يَدَيْكَ ثُمَّ تَقُولُ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الْهُدَى... وَ أَشْهَدُ أَنَّكُمْ الْأَيُّمَةُ الرَّاشِدُونَ الْمُهْدِيُّونَ وَ أَنَّ طَاعَتَكُمْ مَفْرُوضَةٌ...» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۴، ص ۵۵۹؛ صدوق، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۵۷۵؛ طوسی، ۱۳۶۵، ج ۶، ص ۷۹؛ و نیز ر.ک: طوسی، ۱۴۱۱، ص ۷۱۳؛ ابن قولویه، ۱۳۵۶، ص ۵۴؛ کفعمی، بی تا، ص ۲۷۹؛ مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۹۷، ص ۲۰۳)

در بحار الأنوار در زیارتی دیگر از ائمه بقیع عبارت «الخلفاء الراشدون» تصریح شده است. (ر.ک: مجلسی، ج ۹۷، ص ۲۰۸) بنا بر قبل و بعد زیارت ائمه راشد مهدی بدون شک اهل بیت پیامبرند.

در زیارت جامعه نیز این عبارت به این صورت نقل شده است: «... وَ أَشْهَدُ أَنَّكُمْ الْأَيُّمَةُ الرَّاشِدُونَ الْمُهْدِيُّونَ الْمَعْضُومُونَ الْمَكْرُمُونَ الْمُقَرَّبُونَ الْمُتَّقُونَ...» (صدوق، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۶۱۰؛ طوسی، ۱۳۶۵، ج ۶، ص ۹۷؛ مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۹۷، ص ۲۰۳) گرچه در بخش مربوط به اهل سنت گذشت، اما احادیث تقلین (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۲۹۳؛ ج ۲، ص ۴۱۴؛ صدوق، ۱۳۶۲، ص ۴۶۵، ۵۲۲؛ صدوق، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۲۲۸، ج ۲، ص ۳۰، ۶۲؛ صدوق، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۶۴، ۲۳۴، ۲۳۵؛ طوسی، ۱۴۱۴، ص ۱۶۱، ۵۴۷ و...) سغینه نوح (صدوق، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۲۷؛ صدوق، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۲۳۹؛ طوسی، ۱۴۱۴، ص ۶۰، ۳۴۹، ۴۵۹، ۴۸۲، ۵۱۳، ۶۳۳، ۷۳۳ و...) نقباء بنی اسرائیل (صدوق، ۱۳۶۲، ص ۳۰۹-۳۱۰؛ صدوق، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۴۶۶-۴۷۵؛ صدوق، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۶۷، ۲۷۰-۲۷۱؛ صدوق، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۴۸-۴۹ و...) و اثنا عشر خلیفه (صدوق، ۱۳۶۲، ص ۳۱۰؛ صدوق، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۴۷۰-۴۷۵؛ صدوق، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۲۷۳؛ صدوق، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۵۰-۵۱؛ طوسی، ۱۴۱۱، ص ۱۲۷، ۱۳۲ و...) در منابع شیعی نیز وجود دارد که می‌توان با در کنار هم قرار دادن و تشکیل خانواده حدیث، دریافت که مراد از خلفای راشد، تنها اهل بیت پیامبر هستند.

نتیجه گیری

۱- اصطلاح خلفای راشد به معنای امروزی آن در میان اهل سنت در نیمه قرن سوم با نقل روایتی منسوب به پیامبر (ص) رایج شد. این حدیث نخستین بار در مسند احمد بن حنبل به کار رفته، گرچه پیش از این در زبان ائمه شیعه استعمال می شده، اما نه به معنای امروزی آن، بلکه ائمه، خود را مراد دانسته اند. حدیث احمد در منابع دیگر با طرق متعدد راه یافت، منابعی مثل سنن دارمی، سنن ابن ماجه، سنن ابوداود، جامع ترمذی و دیگر منابع معتبری که در میان اهل سنت از ارزش والایی برخوردار است.

۲- تنها راوی حدیث «تمسک به سنت خلفای راشد» شخصی شامی به نام عرباض بن ساریه است که شیخین در صحیحین روایتی از او نقل نکرده اند، به علاوه که روایات وی در دیگر جوامع روایی بعضا شاذ هستند. تقریبا دیگر روایات اصلی روایت یعنی چهارده راوی اهل دمشق یا حمص هستند که در مجموع اهل شام به بغض و کینه نسبت به امام علی (ع) و اهل بیت مشهور هستند و این از نتایج کارکرد حضور معاویه و سلطنت وی در شام بوده است که اهل شام اینگونه با اهل بیت پیامبر دشمنی ورزند. تعداد روایات در طبقات بعدی بیشتر شده که اکثرا دارای ضعفی ویژه اعم از تدلیس یا وضع حدیث هستند.

۳- به متن حدیث عرباض نقدهایی جدی وارد است، چه اینکه کاربست ضمیر جمع یا متکلم مع الغیر توسط عرباض با افراد راوی یعنی خود عرباض مغایر است، افزون بر این مطلب باید بررسی نمود منظور از خلفای راشد در روایت چه کسانی هستند که پیامبر سنت خویش را مساوی با سنت ایشان معرفی می کند و در کنار آن اطاعت خدا نیز قرار می گیرد. به علاوه که اطاعت محض نیز از ایشان ضروری می یابد.

۴- بر فرض صحّت فرموده پیامبر و بنابر مؤلفه های پیش گفته مصادیق خلفای راشد باید از مقام عصمت برخوردار بوده باشند که این نکته با مراد اهل سنت مبنی بر اینکه خلفای راشد خلفای اربعه هستند منافات دارد، چون اجتهادات خلفای ثلاثه در اکثر مواضع با اشتباه یا گناه همراه بود که می توان نتیجه گرفت اعمال سه خلیفه اول با مقام عصمت منافی است، لذا اطاعت محض نیز منتفی می شود و اعمال آنها همان بدعتی می شود که پیامبر در پایان روایت مردم را از آن برحذر داشته اند.

۵- افزون بر مطالب پیش گفته، گرچه روایت عرباض ساختگی و غیر قابل پذیرش است، اما در اهل سنت روایات بی شمار دیگری مانند حدیث اثناعشر خلیفه، نقباء بنی اسرائیل، نقلین، اصطفاء و سفینه نوح وجود دارد که حداقل با جمع میان آنها می توان مراد آنها را منطبق بر ائمه اطهار دانست و نه اصطلاح شایع و معروف میان اهل سنت.

۶- با بررسی در منابع دست اول و قدیمی شیعی اصطلاح خلفای راشد نخستین بار در الفتوح ابن اعمش کوفی استعمال شده که البته این به تشیع عراقی مؤلف برمی‌گردد. گفتنی است در شیعه روایاتی وجود دارد که خلفای راشد بر ائمه اطهار منطبق شده است. بر فرض صحت حدیث عرباض محتوای روایت را تنها باید بر ایشان انطباق داد. اصطلاح مزبور در روایات ائمه‌زیارت ائمه بقیع و زیارت جامعه و... نیز وجود دارد که مصداق آن، تنها خود ائمه معرفی شده‌اند.

یادداشت‌ها

۱. بقیه بن الولید الحمصی أبو یحییٰ المدائنی: اهل حمص و متوفی ۱۹۷هـ در مورد این شخص میان علمای رجال اهل سنت اختلاف بی‌شمار است. برخی او را مدلس در نقل از حدیث و ناقل از ضعفا و در نتیجه احادیث او را "غیرنقی" می‌دانند و برخی شخص او را ثقه برمی‌شمارند. به علاوه برخی دیگر او را ثقه در نقل از ثقات و ضعیف در نقل از ضعفا می‌دانند (عقبلی، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۱۶۲-۱۶۳؛ ذهبی، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۸۹-۲۹۱؛ ذهبی، ۱۴۱۳، ج ۸، ص ۵۱۸-۵۳۴؛ عسقلانی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۱۳۴؛ عسقلانی، بی‌تا، ص ۴۹؛ زرکلی، ۱۹۸۰م، ج ۲، ص ۶۰)
۲. بحیر بن سعید حافظ مکنی به أبو خالد السحولی الکلاعی، اهل حمص شام، راوی روایات خالد بن معدان، اثبت ثقه (مزی، ۱۴۰۶، ج ۴، ص ۲۲؛ ذهبی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۷۵)
۳. خالد بن معدان: اهل حمص، ثقه عابد و متوفی ۱۰۳ یا ۱۰۴: (عجلی، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۳۲؛ رازی، ۱۳۷۱، ج ۳، ص ۳۵۱؛ ابن حبان، ۱۳۹۳، ج ۴، ص ۱۹۶؛ باجی، بی‌تا، ج ۲، ص ۵۶۵؛ ذهبی، بی‌تا، ج ۱، ص ۹۴-۹۳؛ ذهبی، ۱۴۱۳، ج ۴، ص ۵۴۱-۵۳۶؛ عسقلانی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۲۶۳)
۴. عبدالرحمن بن عمرو السلمی: اهل شام، ثقه و از تابعین، خالد بن معدان و ضمیره بن حبیب از او حدیث نقل کرده‌اند، قطان فاسی می‌گوید: روایت او به دلیل مجهول الحال بودنش صحیح نیست. متوفی ۱۱۰هـ (ابن حبان، ۱۳۹۳، ج ۵، ص ۱۱۱؛ عسقلانی، ۱۴۱۵، ج ۵، ص ۱۸۴؛ عسقلانی، ۱۴۰۴، ج ۶، ص ۲۱۵)
۵. ثور بن یزید: متوفی ۱۵۵هـ علمای اهل سنت او را قدری مذهب می‌دانند، به همین دلیل اهل حمص او را تبعید و اخراج کردند (عقبلی، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۱۷۹؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵، ج ۱۱، ص ۱۹۲)، در عین حال علما در مورد او می‌گویند او صحیح الحدیث، صدوق، ثقه، جید الحدیث و یکی از روات خالد بن معدان است (رازی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۴۶۸-۴۶۹؛ ابن حبان، ۱۳۹۳، ج ۶، ص ۱۲۹-۱۳۰؛ ذهبی، ۱۴۱۳، ج ۶، ص ۳۴۳-۳۴۵؛ ذهبی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۳۷۳-۳۷۵؛ عسقلانی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۱۵۱) اما نکته قابل توجه در مورد او آنکه جد او در صفین که در سپاه معاویه بوده کشته شده، لذا وی در مجالس سابقین امام علی (ع) شرکت می‌کرده و پیوسته می‌گفت: قاتل جدم را دوست ندارم. (ابن سعد، بی‌تا، ج ۷، ص ۴۶۷) به علاوه ابن عدی وی را در زمره ضعفا برشمرده است (ابن عدی،

۱۴۰۹، ج ۲، ص ۱۰۶-۱۰۲) ذهبی در مورد او می‌گوید: "كان من أوعية العلم لولا بدعته" (ذهبی، ۱۴۱۳، ج ۶، ص ۳۴۴)

۶. عرباض بن ساریه: عبدالرحمن بن عمرو السلمی از او روایت نقل می‌کند، از اهل صفه متوفی ۷۵هـ (ابن حبان، ۱۳۹۳، ج ۳، ص ۳۲۱؛ ذهبی، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۴۲۰؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵، ج ۴، ص ۱۷۶-۱۸۱) در مورد عرباض در بخش بعدی بیشتر سخن خواهیم گفت.

۷. حسن بن علی خلال حلوانی: متوفی ۲۴۲هـ راوی روایات ابوعاصم نبیل، نسایی او را ثقه معرفی می‌کند. (سمعانی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۲۴۷)

۸. ضحاک بن مخلد شیبانی بصری مشهور به ابوعاصم نبیل به دلیل نبوغ و عقل وافر او و متوفی ۲۱۲هـ علمای رجال اهل سنت او را توثیق نموده‌اند به علاوه که بسیاری از احادیث را از بر بوده است: (ذهبی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۳۲۵؛ ذهبی، بی تا، ج ۱، ص ۳۶۷؛ ذهبی، ۱۴۱۳، ج ۹، ص ۴۸۰-۴۸۵؛ عسقلانی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۴۴۴)

۹. حجر بن حجر کلاعی: اهل حمص شام. تنها خالد بن معدان از او حدیث نقل کرده است: (ذهبی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۴۶۶؛ عسقلانی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۱۹۱؛ صفدی، ۱۴۲۰، ج ۱۱، ص ۲۴۶) حاکم و ابن حبان او را از ثقات بر شمرده‌اند اما ابن قطان او را منکر الحدیث بر شمرده است (عسقلانی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۱۸۸)

۱۰. عبدالرحمن بن مهدی بن حسان، متوفی ۱۹۸هـ از روات بزرگ اهل سنت که شاگرد معاویه بن صالح بوده و همه رجالیان اهل سنت او را توثیق نموده‌اند. (ذهبی، بی تا، ج ۱، ص ۳۲۹-۳۳۲؛ ذهبی، ۱۴۱۳، ج ۹، ص ۱۹۲؛ عسقلانی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۵۹۲) اما با این حال در مورد او گفته شده از هر کسی نقل حدیث می‌کرد و در این مورد ابایی نداشت. (ابن عدی، ۱۴۰۹، ج ۶، ص ۴۰۴)

۱۱. معاویه بن صالح: متوفی ۱۵۸هـ اهل حمص، شاگرد زمره بن حبیب، احمد بن حنبل و ابن عدی او را ثقه شمرده‌اند، اما بخاری از او حدیث نقل نکرده است (ذهبی، بی تا، ج ۱، ص ۱۷۶؛ ذهبی، ۱۳۸۲، ج ۴، ص ۱۳۵؛ عسقلانی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۱۹۶) البته عقیلی او را در شمار ضعفاء آورده و می‌گوید وی با ادات لهو بازی می‌کرد، لذا محدثان در نقل حدیث از او اعراض جسته‌اند به علاوه یحیی بن سعید از او ناراضی بود و وقتی متوجه شد عبدالرحمن بن مهدی از او حدیث نقل می‌کند او را از این کار به شدت نهی و سرزنش کرد. (عقیلی، ۱۴۱۸، ج ۴، ص ۱۸۳)

۱۲. زمره بن حبیب: أبو عتبۀ زمره بن حبیب بن صهیب الزبیدی اهل حمص و مؤذن مسجد دمشق، متوفی ۱۳۰هـ از سوی علمای رجال، ثقه شمرده شده است. (ابن حبان، ۱۳۹۳، ج ۴، ص ۳۸۸؛ ذهبی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۳۳۰؛ عسقلانی، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۴۰۳؛ عسقلانی، بی تا، ج ۱، ص ۴۴۵)

۱۳. ولید بن مسلم، أبو العباس الدمشقی، متوفی ۱۹۵هـ؛ اهل دمشق و از دوستان بنی امیه، ناقل و راوی حدیث از ثورین یزید و عبدالله بن علاء (در سند ابن ماجه)، ثقه و کثیر الحدیث (عجلی، بی تا، ج ۲، ص ۳۴۳؛ ذهبی، بی تا، ج ۱، ص ۳۰۲؛ ذهبی، ۱۴۱۳، ج ۹، ص ۲۱۱-۲۲۰؛ عسقلانی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۲۸۹) اما دارای مرسلات و منکرات و به ویژه کثیر التذلیس والتسویه (ذهبی، بی تا، ج ۱، ص ۳۰۲)

۱۴. حیاة بن شریح: أبوزرعۃ المصری، متوفی ۱۵۸هـ. ابن حنبل او را ثقه شمرده، زهد و عبادت او زبانزد مردم بوده است (عجلی، بی تا، ج ۱، ص ۳۲۹؛ ذهبی، بی تا، ج ۱، ص ۱۸۶-۱۸۵؛ ذهبی، ۱۴۱۳، ج ۶، ص ۴۰۶-۴۰۴؛ عسقلانی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۲۵۲)
۱۵. أبو معمر القطیبی، اسماعیل بن ابراهیم، متوفی ۲۳۶هـ توثیق شده، بخاری، مسلم، عبدالله بن احمد حنبل و... از او نقل حدیث داشته اند. (عسقلانی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۲۳۹-۲۴۰؛ عسقلانی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۹۰) در مسند احمد این نام با اسماعیل بن علیّه مشترک است و چون روایات ابن حنبل با واسطه هشام دستوایی است ممکن است مراد از اسماعیل، اسماعیل بن ابراهیم باشد که در مسند احمد روایات بی شماری از او نقل کرده است، به علاوه احمد در مسند خویش از اسماعیل بن علیّه از هشام دستوایی روایتی نقل نکرده است. البته اشکالی دیگر به وجود می آید و آن اینکه اسماعیل بن ابراهیم متوفی ۲۳۶هـ و اسماعیل بن علیّه متوفی ۱۹۳هـ است که به نظر می رسد با هشام- دستوایی هم طبقه باشند، اما چون ابن حنبل متوفی ۲۴۱هـ است، (قمی، بی تا، ج ۱، ص ۲۷۰) شاید احمد از اسماعیل بن ابراهیم نقل کرده اما میان وی و هشام دستوایی راوی دیگری افتاده باشد که در این صورت سند مرسل است (ابن حنبل، بی تا، ج ۲، ص ۴۲۵؛ ج ۳، ص ۴۲۹؛ ج ۴، ص ۱۶، ۵۷، ۹۱؛ ج ۵، ص ۲۹۵، ۳۴۹، ۴۲۶؛ ج ۶، ص ۲۹۱)
۱۶. أبوبکر بن أبی عبدالله سنبر الربیع، متوفی ۱۵۳/۱۵۴هـ ابن حنبل در مورد او می گوید بهتر از او وجود نداشته، ابوداود طیالسی در مورد او می نویسد: او در حدیث امیر المؤمنین است. وی از یحیی بن کثیر روایت نقل می کند (ذهبی، بی تا، ج ۱، ص ۱۶۴؛ ذهبی، ۱۴۱۳، ج ۷، ص ۱۴۹-۱۵۶)
۱۷. یحیی بن ابی کثیر: أبو نصر الطائی، متوفی ۱۲۹هـ یکی از روات روایات هشام دستوایی است وی نیز توثیق شده است، اما در مورد او گفته شده که تدلیس می کرده است (ذهبی، بی تا، ج ۱، ص ۱۲۸-۱۲۹؛ ذهبی، ۱۴۱۳، ج ۶، ص ۲۷؛ عسقلانی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۳۱۳)
۱۸. محمد بن ابراهیم بن الحارث التیمی الدمشقی: متوفی ۱۲۰هـ ثقه اما از ضعفا بسیار احادیث منکره نقل می کند، وی از خالد بن معدان نقل حدیث می کند (رازی، ۱۳۷۱، ج ۷، ص ۱۸۴؛ ذهبی، ۱۴۱۳، ج ۵، ص ۲۹۶-۲۹۴؛ عسقلانی، ۱۴۰۴، ج ۹، ص ۷-۶؛ عسقلانی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۴۹)
۱۹. ابن ابی بلال: عبدالله بن أبی بلال خزاعی شامی، تنها خالد بن معدان از او حدیث نقل کرده است، وی نیز توثیق شده است (عسقلانی، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۷۱؛ ذهبی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۳۹۹؛ ذهبی، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۵۴۱؛ عسقلانی، ۱۳۹۰، ج ۷، ص ۲۵۹)
۲۰. عبدالله بن احمد بن بشیر بن ذکوان دمشقی: راوی روایات ولید بن مسلم، ابوزرعه دمشقی او را بهترین قاری دانسته است (ذهبی، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۵۲۸؛ ذهبی، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۱۲۳؛ عسقلانی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۴۷۷)
۲۱. عبدالله بن علاء بن زبر: متوفی ۱۶۴هـ اهل حمص شام، معتمد اهل سنت است. (ابن سعد، بی تا، ج ۷، ص ۴۶۹؛ عجلی، بی تا، ج ۲، ص ۴۷؛ عسقلانی، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۳۰۶؛ عسقلانی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۵۲۱)، اما ابن حزم می گوید: یحیی و دیگران او را ضعیف شمرده اند. (ذهبی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۴۶۴)

۲۲. یحیی بن ابی مطاع: شامی، پسر خواهر بلال مؤذن، راوی عرباض بن ساریه، اهل دمشق، راوی روایات عبدالله بن علاء و ثقه (رازی، ۱۳۷۱، ج ۹، ص ۱۹۲؛ ابن حبان، ۱۳۹۳، ج ۵، ص ۵۲۸؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵، ج ۶۴، ص ۳۷۴-۳۷۷؛ عسقلانی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۳۱۵) اما نکته منفی در مورد او اینکه ابن قطن معتقد است حال رجالی - اش مشخص نیست، به علاوه دحیم گفته است روایت یحیی از عرباض مرسل است چون اصلا او را ملاقات نکرده است. (ذهبی، ۱۳۸۲، ج ۴، ص ۴۱۰؛ ذهبی، ۱۴۰۴، ج ۱۱، ص ۲۴۵)
۲۳. اسماعیل بن بشر بن منصور: ابوليث بصری، یکی از اساتید ابن ماجه، متوفی ۲۵۵ هـ ثقه و صدوق. (مزی، ۱۴۰۶، ج ۳، ص ۴۹-۵۱؛ عسقلانی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۲۴۸-۲۴۹؛ ذهبی، ۱۴۱۳، ص ۲۴۴؛ مغلطای، ۱۴۲۲، ص ۱۵۵-۱۵۶)
۲۴. اسحاق بن ابراهیم بن داود سواق بصری: راوی روایات عبدالرحمان بن مهدی و استاد ابن ماجه، در مورد حال رجالی او صرفاً "مستقیم الحدیث" را بکار برده‌اند (مزی، ۱۴۰۶، ج ۲، ص ۳۶۳؛ عسقلانی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۱۸۷؛ عسقلانی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۷۷)
۲۵. یحیی بن حکیم: أبوسعید البصری معروف به "مقوم"، متوفی ۲۵۶ هـ استاد ابن ماجه، ثقه، حافظ؛ روایت او حجت است، ورع و تقوای او مشهور است. (ذهبی، ۱۴۱۳، ص ۳۶۴؛ ذهبی، بی تا، ج ۲، ص ۵۱۵؛ ذهبی، ۱۴۱۳، ج ۱۲، ص ۲۹۹-۳۰۰)
۲۶. ابن کنیر دمشقی که سنی متعصبی است در این باره می نویسد: خلفای دوازده گانه با هر پیش فرضی تا زمان ولید بن یزید بیش از دوازده نفر بوده‌اند و سپس شروع به شمارش خلفا از ابوبکر تا ولید بن یزید بن عبدالملک می کند که با احتساب عبدالله بن زبیر شانزده نفر محسوب می شوند. گفتار ابن کنیر در این باره گفتار لطیفی است. (در این باره، ر.ک: دمشقی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۱۷۷؛ ج ۶، ص ۲۷۹-۲۸۰).

کتابنامه

- ۱) قرآن کریم.
- ۲) ابن ابی الحدید، عزالدین عبدالحمید بن هبة الله (۱۳۷۸ق)، شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، مصر: دار احیاء الکتب العربیة.
- ۳) ابن ابی شیبہ، عبدالله ابراهیم (۱۴۰۹ق)، مصنف ابن ابی شیبہ فی الأحادیث والآثار، تحقیق: سعید اللحام، دارالفکر.
- ۴) ابن اثیر، عزالدین ابی الحسن (۱۳۸۵ق)، الکامل فی التاریخ، بیروت: دارصادر- داربیروت.
- ۵) ابن اعثم کوفی، ابومحمد احمد (۱۳۷۴ش)، ترجمه الفتوح، ترجمه: محمد بن احمد مستوفی هروی، تصحیح: غلامرضا محمد مجد طباطبایی، شرکت انتشارات علمی وفرهنگی.
- ۶) ابن اعثم کوفی، ابومحمد احمد (۱۴۱۱ق)، الفتوح، تحقیق: علی شیری، بیروت: دارالأضواء.
- ۷) ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق) (۱۳۶۲ش)، الامالی، قم: کتابخانه اسلامیه.

- (٨) ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق) (١٤٠٣ق) **الخصال**، تصحیح: علی أكبر غفاری، قم: جامعه مدرسین.
- (٩) ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق) (٣٧٨ق) **عیون أخبار الرضا(ع)**، تحقیق: مهدی لاجوردی، تهران: جهان.
- (١٠) ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق) (٣٩٥ق)، **کمال الدین و تمام النعمه**، قم: دارالکتب الإسلامیه.
- (١١) ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق) (٤١٣ق)، **من لا یحضره الفقیه**، قم: جامعه مدرسین.
- (١٢) ابن حبان، محمد (١٣٩٣ق)، **الثقات**، حیدرآباد: مجلس دائرة المعارف العثمانیه، مؤسسه الکتب الثقافیه.
- (١٣) ابن حبان، محمد (٤١٤ق)، **صحیح ابن حبان بترتیب ابن بلبان**، تحقیق: شعیب الأرنؤوط، مؤسسه الرسالة.
- (١٤) ابن حنبل، احمد (بی تا)، **مسند الإمام أحمد بن حنبل**، احمد بن حنبل، بیروت: دارصادر.
- (١٥) ابن سعد، محمد (بی تا)، **الطبقات الکبری**، بیروت: دارصادر.
- (١٦) ابن شاهین، عمر (٤٠٤ق)، **تاریخ اسماء الثقات**، تحقیق: صبحی السامرائی، تونس: دارالسلفیه.
- (١٧) ابن عبدالبر، أبو عمر (١٤١٢ق) **الإستیعاب فی معرفة الأصحاب**، تحقیق: علی محمد البجاوی، بیروت: دارالجلیل.
- (١٨) ابن عدی، أبو أحمد عبدالله (٤٠٩ق)، **الکامل**، تحقیق: یحیی مختار غزوی، بیروت: دارالفکر.
- (١٩) ابن عساکر، ابوالقاسم علی بن حسن (٤١٥ق)، **تاریخ مدینه دمشق**، علی شیری، بیروت: دارالفکر.
- (٢٠) ابن قولویه، جعفر بن محمد (٣٥٦ق)، **کامل الزیارات**، نجف: مرتضویه.
- (٢١) ابن ماجه، أبو عبدالله محمد بن یزید (بی تا)، **سنن ابن ماجه**، تحقیق: محمدفؤاد عبدالباقی، بیروت: دارالفکر.
- (٢٢) ابن منظور، ابوالفضل محمد بن مکرم (٤٠٥ق)، **لسان العرب**، قم: أدب الحوزة.
- (٢٣) احمدی میانجی، علی (١٣٩١ش)، **فی رحاب حدیث الثقلین و أحادیث الإثنی عشر**، قم: دارالحدیث.
- (٢٤) امینی، عبدالحسین (١٣٨٧ق)، **الغدير فی الكتاب و السنة و الادب**، بیروت: دارالکتب العربی.
- (٢٥) ألبانی، محمد ناصر (٤٠٩ق)، **تمام المنه**، ریاض: دارالرایة.
- (٢٦) باجی، سلیمان بن خلف (بی تا)، **التعديل و التجريخ**، تحقیق: الأستاذ أحمد البزار، مراکش: وزارة الأوقاف والشؤون الإسلامیه.
- (٢٧) باشابغدادی، اسماعیل (بی تا)، **هدیه العارفين أسماء المؤلفين و آثار المصنفين**، إسماعیل بیروت: دارإحیاء التراث العربی.
- (٢٨) بخاری، محمد بن اسماعیل بن ابراهیم (بی تا)، **التاریخ الكبير**، ترکیا: المكتبة الإسلامیه.
- (٢٩) بخاری، محمد بن اسماعیل بن ابراهیم (٤٠١ق)، **صحیح البخاری**، بیروت، دارالفکر.
- (٣٠) بهوتی، منصور بن یونس (٤١٨ق)، **کشاف القناع**، تحقیق: أبو عبدالله محمد حسن الشافعی، بیروت:

دارالكتب العلمية.

- (٣١) بيهقي، أبو بكر أحمد بن الحسين (بي تا)، السنن الكبرى، بن علي البيهقي، بيروت: دارالفكر.
- (٣٢) ترمذي، أبو عيسى محمد بن عيسى بن سورة (١٤٠٣ق)، سنن الترمذي (الجامع الصحيح)، تحقيق: عبدالوهاب عبداللطيف، بيروت: دارالفكر.
- (٣٣) تميمي، أحمد بن علي بن مثنى (بي تا)، مسند أبي يعلى، تحقيق: حسين سليم أسد، بي جا: دارالمأمون.
- (٣٤) جعفریان، رسول (١٣٨٦ش) تاريخ سياسى اسلام: سيره رسول خدا، قم: دليل ما.
- (٣٥) حاجي خليفه، مصطفى بن عبدالله (بي تا)، كشف الظنون، بيروت: دارإحياء التراث العربى.
- (٣٦) حافظيان بابلي، ابوالفضل (١٤٢٤ق)، رسائل فى دراية الحديث، قم: دارالحديث.
- (٣٧) حرّعاملى، محمد بن حسن (١٤٠٩ق)، وسائل الشيعة (تفصيل وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة)، قم: مؤسسه آل البيت (ع).
- (٣٨) حسيني ميلانى، سيدعلى (١٤١٨ق)، رسالة فى المتعتين، چاپخانه ياران.
- (٣٩) حسيني ميلانى، سيدعلى (١٤١٨ق)، رسالة فى حديث أصحابى كالنجوم، چاپخانه ياران.
- (٤٠) حسيني ميلانى، سيدعلى (١٤١٨ق)، رسالة فى حديث الاقتداء بالشيخين، چاپخانه ياران.
- (٤١) حسيني ميلانى، سيدعلى (١٤١٨ق)، رسالة فى حديث عليكم بستى وسنة الخلفاء الراشدين، چاپخانه ياران.
- (٤٢) حسيني ميلانى، سيدعلى (١٤١٨ق)، شرح منهاج الكرامة فى معرفة الإمامة، للعلامة الحلى، قم: مؤسسه دارالهجرة.
- (٤٣) حسيني ميلانى، سيدعلى (١٤٢١ق)، المتعة، قم: مركز الأبحاث العقائدية.
- (٤٤) حسيني ميلانى، سيدعلى (١٤٢١ق)، المسح على الرجلين؛ مركز الأبحاث العقائدية.
- (٤٥) حكيم، محمد تقى (بي تا)، السنة فى الشريعة الإسلامية، بي جا.
- (٤٦) حموى، شهاب الدين (١٣٩٩ق)، معجم البلدان، بيروت: دارإحياء التراث العربى.
- (٤٧) خطيب بغدادى، احمد بن على (١٤١٧ق)، تاريخ بغداد، تحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت: دارالكتب العلمية.
- (٤٨) خطيب بغدادى، احمد بن على (١٤٠٥ق)، الكفاية فى علم الرواية، تحقيق: أحمد عمرهاشم، بيروت: دارالكتاب العربى.
- (٤٩) دارمى، أبو محمد عبدالله (١٣٤٩ق)، سنن الدارمى، دمشق: مطبعة الاعتدال.
- (٥٠) دمشقى، ابن كثير (١٤٠٨ق)، البداية والنهاية، تحقيق: على شيرى، بيروت: دارإحياء التراث العربى.
- (٥١) دويش، أحمد بن عبدالرزاق (بي تا)، فتاوى اللجنة الدائمة للبحوث العلمية والإفتاء، بي جا.
- (٥٢) ديلمى، حسن بن ابى الحسن (١٤١٢ق)، إرشاد القلوب، قم: شريف رضى.

- (۵۳) ذهبی، شمس‌الدین محمد (۱۴۱۰ق)، *تاریخ الإسلام و ذیات المشاهیر و الأعلام*، تحقیق: عبدالسلام قدمری، بیروت: دارالکتب العربی.
- (۵۴) ذهبی، شمس‌الدین محمد (بی‌تا)، *تذکره الحفاظ، تذکره الحفاظ*، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- (۵۵) ذهبی، شمس‌الدین محمد (۱۴۱۳ق)، *سیر اعلام النبلاء*، تحقیق: شعیب الأرنؤوط، بیروت: مؤسسه الرساله.
- (۵۶) ذهبی، شمس‌الدین محمد (۱۴۱۳ق)، *الکاشف فی معرفه من له روایه فی الکتب السنه*، تحقیق: محمد عوامه و أحمد محمد نمر الخطیب، جدّه: دارالقبلة.
- (۵۷) ذهبی، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۲ق)، *میزان الاعتدال فی نقد الرجال*، تحقیق: علی محمد البجاوی، بیروت: دارالمعرفه.
- (۵۸) رازی، أبو محمد عبدالرحمن (۱۳۷۱ق)، *الجرح و التعديل، مطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانية* بحيدر آباد الدکن الهند، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- (۵۹) زبیدی، محب‌الدین أبویفص محمد مرتضی (۱۴۱۴ق)، *تاج العروس*، تحقیق: علی شیری، بیروت: دارالفکر.
- (۶۰) زرکلی، خیرالدین (۱۹۸۰م)، *الأعلام*، بیروت: دارالعلم للملایین.
- (۶۱) سجستانی، ابوداود (۱۴۱۰ق)، *سنن أبي داود*، تحقیق: سعید محمد اللحام، بیروت: دارالفکر.
- (۶۲) سعدون الجادری، احمد فاضل (بی‌تا)، *أحكام المرأة المفقود عنها زوجها في المذاهب الخمسة*، بی‌جا.
- (۶۳) سمعانی، أبوسعید عبدالکریم بن محمد (۱۳۸۲ق)، *الأنساب*، تحقیق: عبدالرحمن بن یحیی المعلمی الیمانی، حیدرآباد: مجلس دائرة المعارف العثمانية.
- (۶۴) سیوطی، جلال‌الدین (۱۴۱۶ق)، *الديباج على صحيح مسلم بن الحجاج، المملكة العربية السعودية*: دارابن عفان.
- (۶۵) شهرزوری، ابو عمرو عثمان بن عبدالرحمان (۱۴۱۶ق)، *مقدمة ابن الصلاح*، تحقیق: أبو عبدالرحمان صلاح بن محمد بن عویضه، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- (۶۶) شهرزوری، ابو عمرو عثمان بن عبدالرحمان (۱۴۰۱ق)، *الجامع الصغير في أحاديث البشير النذير*، بیروت: دارالفکر.
- (۶۷) صدر، سیدحسن (بی‌تا)، *نهاية الدراية*، تحقیق: ماجد الغرباوی، قم: نشر المشعر.
- (۶۸) صفدی، صلاح‌الدین خلیل (۱۴۲۰ق)، *الوافي بالوفيات*، تحقیق: أحمد الأرنؤوط، مصطفی ترکی، بیروت: داراحیاء التراث.
- (۶۹) طبرانی، أبو القاسم سلیمان بن أحمد (۱۴۱۵ق)، *المعجم الأوسط*، تحقیق: قسم التحقيق بدارالحرمین، أبو معاذ طارق بن عوض الله بن محمد أبو الفضل عبدالمحسن بن إبراهيم الحسيني، دارالحرمین.
- (۷۰) طبرانی، أبو القاسم سلیمان بن أحمد (بی‌تا)، *المعجم الكبير*، تحقیق: حمدی عبدالمجید السلفی، داراحیاء

التراث العربي.

- (٧١) طبسى، نجم الدين (بى تا)، *صلاة التراويح بين السنة والبدعة*، بى جا.
- (٧٢) طريحي، فخرالدين (١٤٠٨ق)، *مجمع البحرين*، تحقيق: أحمد الحسينى، مكتب النشر الثقافة الإسلامية.
- (٧٣) طهرانى، آقابرگ (بى تا)، *الذريعة إلى تصانيف الشيعة*، بيروت، دارالاضواء.
- (٧٤) طوسى، محمد بن حسن (١٤١٤ق) *الأمالي*، قم: دارالثقافة.
- (٧٥) طوسى، محمد بن حسن (١٣٦٥ش)، *تهذيب الأحكام*، تهران: دارالكتب الإسلامية.
- (٧٦) طوسى، محمد بن حسن (١٤١١ق)، *الغيبة*، قم: مؤسسه معارف اسلامى.
- (٧٧) طوسى، محمد بن حسن (١٤١١ق)، *مصباح المتجهد*، شيخ طوسى، بيروت: مؤسسه فقه الشيعة.
- (٧٨) عاملى، حسين بن عبدالصمد (١٤٠١ق)، *وصول الأخبار الى اصول الأخبار*، تحقيق: عبداللطيف الكوه- كمرى، مجمع الذخائر الإسلامية.
- (٧٩) عجلى، أبو الحسن أحمد (بى تا)، *معرفة الثقات*، المدينة المنورة: مكتبة الدار.
- (٨٠) عسقلانى، أحمد بن على بن حجر (١٤١٥ق)، *الاصابة*، تحقيق: عادل أحمد عبدال موجود، على محمد- معوض، بيروت: دارالكتب العلمية.
- (٨١) عسقلانى، أحمد بن على بن حجر (١٤١٥ق)، *تقريب التهذيب*، تحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت: دارالكتب العلمية.
- (٨٢) عسقلانى، أحمد بن على بن حجر (١٤٠٤ق)، *تهذيب التهذيب*، بيروت، دارالفكر.
- (٨٣) عسقلانى، أحمد بن على بن حجر (بى تا)، *طبقات المدلسين*، تحقيق: عاصم بن عبدالله القريونى، عمان: مكتبة المنار.
- (٨٤) عسقلانى، أحمد بن على بن حجر (بى تا)، *فتح البارى شرح صحيح البخارى*، بيروت: دارالمعرفة.
- (٨٥) عسقلانى، أحمد بن على بن حجر (١٣٩٠ق)، *لسان الميزان*، بيروت: مؤسسة الأعلمى.
- (٨٦) عسكرى، سيدمرتضى (١٤١٠ق)، *معالم المدرستين*، مؤسسة النعمان.
- (٨٧) عقيلى، أبو جعفر محمد (١٤١٨ق)، *ضعفاء العقيلى*، بيروت: دارالكتب العلمية، تحقيق: عبدالمعطى أمين قلعي.
- (٨٨) فراهيدى، ابو عبدالرحمن الخليل بن أحمد (١٤٠٩ق)، *العين*، تحقيق: مهدي مخزومى و إبراهيم سامرائى، مؤسسة دارالهجرة.
- (٨٩) قشبرى نيشابورى، مسلم (بى تا)، *صحيح المسلم*، بيروت: دارالفكر، بى تا.
- (٩٠) قمى، عباس (بى تا)، *الكنى و الألقاب*، تقديم: محمد هادى امينى، تهران: مكتبة الصدر.
- (٩١) كراچكى، أبو الفتح (١٤٠٥ق)، *الإستصار*، بيروت: دارالاضواء.
- (٩٢) كفعمى، ابراهيم بن على (بى تا)، *البلد الأمين، البلد الأمين*، چاپ سنگى.

- ۹۳) کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۵ش)، *الکافی*، تهران: دارالکتب الإسلامیه.
- ۹۴) مازندرانی، مولی محمد صالح (۱۴۲۱ق)، *شرح أصول الکافی*، تحقیق: أبو الحسن شعرانی، تصحیح: علی عاشور، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ۹۵) مبارکفوری، أبو العلاء محمد (۱۴۱۰ق)، *تحفه الأحمدي*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ۹۶) مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۴ق)، *بحار الأنوار الجامعة لعلوم الأئمة الأطهار*، محمد باقر مجلسی، بیروت: مؤسسه الوفاء.
- ۹۷) مدرسی یزدی، سید محمد رضا (بی تا)، *سنت و بدعت در اذان از دیدگاه روایات و فقه اهل تسنن*، بی جا.
- ۹۸) مرتضی عاملی، جعفر (۱۴۱۵ق)، *الصحيح من سيرة النبي الأعظم (ص)*، بیروت: دارالهادی.
- ۹۹) مرتضی عاملی، جعفر (۱۴۲۲ق)، *زواج المتعة*، بیروت: دارالسیره.
- ۱۰۰) مزی، جمال الدین أبو الحجاج یوسف (۱۴۰۶ق)، *تهذیب الکمال فی أسماء الرجال*، تحقیق: بشار عواد معروف، بیروت: مؤسسه الرساله.
- ۱۰۱) معروف حسنی، هاشم (۱۳۹۸ق)، *دراسات فی الحدیث و المحدثین*، بیروت: دارالتعارف.
- ۱۰۲) مغلطای، علاء الدین (۱۴۲۲ق)، *اکمال تهذیب الکمال فی أسماء الرجال*، تحقیق: أبو عبدالرحمن أبی محمد عادل بن محمد أسام بن إبراهیم، الفاروق الحدیثه.
- ۱۰۳) مغنیه، محمد جواد (۱۳۹۹ق)، *الشيعه فی الميزان*، بیروت: دارالتعارف.
- ۱۰۴) منتظری، حسینعلی (۱۳۸۰ش)، *نظام الحكم فی الاسلام*، بی جا.
- ۱۰۵) میرداماد، محمد باقر (۱۴۲۲ق)، *الرواشرح السماویة*، تحقیق: غلامحسین قیصریه‌ها، نعمه الله الجلیلی، قم: دارالحدیث.
- ۱۰۶) نسائی، أبو عبدالرحمن أحمد بن شعيب (بی تا)، *خصائص امیر المؤمنین*، تحقیق: محمد هادی الأمینی، مکتبه نینوی الحدیثه.
- ۱۰۷) نسائی، أبو عبدالرحمن أحمد بن شعيب (۱۴۱۱ق)، *السنن الكبرى*، تحقیق: عبدالغفار سلیمان البنداری، سید کسروی حسن، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ۱۰۸) نسائی، أبو عبدالرحمن أحمد بن شعيب (۱۳۴۸ق)، *سنن النسائي*، بیروت: دارالفکر، ۱۳۴۸ق.
- ۱۰۹) نسائی، أبو عبدالرحمن أحمد بن شعيب (بی تا)، *فضائل الصحابه*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ۱۱۰) نفیسی، شادی (۱۳۹۰ش)، *درایة الحدیث*، بازپژوهی مصطلحات حدیثی در نگاه فریقین، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت) و دانشکده علوم حدیث.
- ۱۱۱) نوری، میرزا حسین (۱۴۰۸ق)، *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*، قم: مؤسسه آل البيت (ع).
- ۱۱۲) نیشابوری، ابو عبدالله (۱۴۰۰ق)، *معرفة علوم الحدیث*، تحقیق: لجنة إحياء التراث العربی فی دارالآفاق الجديده و تصحيح السيد معظم حسين، بیروت: دارالآفاق الحدیث.

- ۱۱۳) نیشابوری، ابو عبدالله (بی تا)، *المستدرک علی الصحیحین*، تحقیق: یوسف عبدالرحمن المرعشلی، بی نا.
- ۱۱۴) هندی، علاء الدین علی (۱۴۰۹ق)، *کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال*، تحقیق: بکری حیانی، تصحیح: الشیخ صفوه السقا، بیروت: مؤسسه الرساله.
- ۱۱۵) هیثمی، نورالدین (۱۴۰۸ق)، *مجمع الزوائد ومنبع الفوائد*، بیروت: مکتبه القدسی بالقاهره.
- ۱۱۶) وحیدخراسانی، حسین (بی تا)، *منهاج الصالحین*، بی جا، بی نا.
- ۱۱۷) یزدی حائری، علی (بی تا)، *إلزام الناصب فی إثبات الحجة الغائب*، تحقیق: علی عاشور، بی جا.